



پیش‌تاز

نقدی بر نظریات اقتصاددانان عامی‌گرای مدافع سرمایه دربارهٔ تئوری اضافه ارزش

ف.م. جوانشیر • 05-06-1405 • زمان مطالعه: ۱۰۴ دقیقه • اقتصاد

فهرست

مقدمه ... ۳

نظریات اقتصاددانان سرمایه ... ۶

انعکاس تئوری اضافه ارزش در مطبوعات اسلامی ... ۱۴

توضیحات

در بخش قبل [۱] به اضافه ارزش پرداخته شد که منشأ سود سرمایه‌دار است. در این بخش، جوانشیر به نظریاتی که علیه تئوری اضافه ارزش ابداع شده‌اند پاسخ می‌دهد. همچنین، انعکاس تئوری اضافه ارزش و تئوری‌های ضد آن در میان فقها، مطبوعات و نظریات اسلامی را بررسی می‌کند.

تئوری‌های مارکس از جمله تئوری اضافه ارزش، یافته‌های ارزشمند علمی هستند. یافته‌هایی که مداحان و کشیشان سرمایه‌داری تمام تلاش خود را کردند تا آن‌ها را تکفیر کنند در جهت حفظ منافع سرمایه. این رویه یادآور رفتاری است که کشیشان کلیسای کاتولیک با امثال گالیله داشتند.

معرفی نویسنده و درس‌گفتارهای کاپیتال

این سری مقالات، بخش‌هایی از درس‌گفتارهای کاپیتال نوشته فرج‌الله میزانی معروف به ف. م. جوانشیر است. فرج‌الله میزانی عضو باسابقه و بلندبالای حزب توده بود که در جریان یورش دوم به حزب در اردیبهشت ۶۲ دستگیر و نهایتاً در شهریور ۶۷ ناجوانمردانه توسط جمهوری اسلامی اعدام شد.

در دوران زندان، او طی ۱۲۰ جلسه اقتصاد سیاسی و مشخصاً کاپیتال مارکس را آموزش می‌داد. این درس‌گفتارها در واقع مجموعه نوشته‌هایی است که او برای این جلسات آماده می‌کرد. نوشته‌هایی که سعی می‌کنند در عین توضیح کلیت و منطق سرمایه‌داری که ابتدا توسط مارکس به طور منسجم صورت‌بندی شده، آن را در بستر شرایط عینی ایران نشان دهد. درس‌های او همچنان بعد از گذشت چند دهه موضوعیت دارند.

ناگفته نماند که عمده مخاطبان او طلاب بودند، و با توجه به مخاطبانش و زمینه مذهبی ایران مخصوصاً در آن دوران، او سعی می‌کرد با آن‌ها با استفاده از ارجاعات مذهبی ارتباط بگیرد. کاری که امروز هم میان قشر مذهبی طبقه کارگر می‌تواند مفید باشد.

این درس‌گفتارها اخیراً به کوشش اکبر قنبری در سه جلد توسط «نشر نگاه معاصر» چاپ شده‌اند. لازم دیدیم که این دروس را منتشر کنیم چرا که باور داریم خواسته این مبارز شریف آموزش توده‌ها و دسترسی حداکثری آن‌ها به این مطالب بود. یاد و خاطره جوانشیر شهید گرامی باد.

یادآوری نویسنده

آنچه به خوانندگان تقدیم می‌شود کتاب تدوین‌شده‌ای نیست. یادداشت‌های شخصی است که این جانب همواره قبل از صحبت و بیان شفاهی آن‌ها را برای خودم تهیه می‌کنم تا زمینه بحث آماده باشد و بحث تا حد مقدور منظم تر انجام گیرد.

قصدم این بود که سر فرصت این یادداشت‌ها را واری و تدوین کرده به خوانندگان تقدیم کنم. ولی متأسفانه فرصت این کار نیست و حال که برخی از دوستان از روی نوار یا متن پیاده‌شده آن مطالب اقتصاد سیاسی را دنبال می‌کنند به همین یادداشت‌های شخصی و به همین صورت پراکنده و تصحیح‌نشده هم به گمانم می‌تواند سودمند باشد و به هر صورت کامل تر از متن پیاده‌شده نوارهاست.

هنوز از فکر تنظیم و تدوین یادداشت‌ها صرف نظر نکرده‌ام و خرسند خواهم شد اگر از خوانندگان محترم نظر انتقادی یا تکمیلی دریافت کنم و سرافراز خواهم بود اگر از توصیه‌های دوستانه علمی دریغ نمایند و از نقایص احتمالی یادداشت‌ها فقط به عنوان اینکه هنوز تدوین نشده آسان نگذرند و نظر و توصیه خود را تذکر دهند تا در تدوین احتمالی مورد استفاده قرار گیرد.

مقدمه

تئوری اضافه ارزش مارکسیستی یک نظریه علمی و منطبق با واقعیت اقتصاد سرمایه‌داری است که چنانکه گفتیم نظیر تئوری‌های علمی فیزیک و شیمی و دیگر علوم دقیقه است و اگر در رشته اقتصادی سیاسی نبود و با منافع طبقه سرمایه‌دار تناقض داشت قطعاً به عنوان یک کشف بزرگ دوران‌ساز علمی نظیر تئوری نیوتن و انیشتن پذیرفته می‌شد.

اما اقتصاد سیاسی با منافع طبقاتی رابطه مستقیم دارد و اگر فرمول‌های ریاضی هم با منافع طبقات تناقضی می‌داشت، مطمئناً کسانی که از این فرمول‌ها زیان می‌کردند آن را نمی‌پذیرفتند. در مورد تئوری اضافه ارزش مارکس هم طبعاً چنین شد. این تئوری نقاب از چهره سرمایه‌دار برداشت [و] نشان داد که در آن بازار و جامعه به اصطلاح آزاد سرمایه‌داری، آنجا که دم از برابری و برادری می‌زنند، کارگر همان برده است جز اینکه برده مادام‌العمر فروخته می‌شود و کارگر برای مدت محدود خود را می‌فروشد.

مارکس با کشف تئوری اضافه ارزش به یکی از مهم‌ترین پرسش‌های اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری که در دهه‌ها سال پیش از مارکس مطرح بود پاسخ گفت. یعنی منبع و منشأ ارزش افزایی سرمایه را نشان داد.

تا قبل از مارکس، اقتصاددانان بورژوایی خودشان دنبال همین مطلب بودند مکتب‌های اقتصادی از نوع **مرکانتیلیست‌ها و فیزیوکرات‌ها** درست براساس پاسخ این سؤال پیدا شدند. مرکانتیلیست‌ها کسانی بودند که منبع ارزش افزایی را در بازرگانی خارجی می‌دانستند، فیزیوکرات‌ها ضمناً طبیعت را ارزش افزا می‌شناختند. اما اقتصاد سیاسی کلاسیک سرمایه‌داری به تدریج پیش رفت و کسانی نظیر اسمیت و ریکاردو متوجه شدند که بازرگانی خارجی نمی‌تواند منبع ارزش افزایی باشد. طبیعت هم با تمام اهمیتی که در تولید دارد ماده اولیه ارزش مصرف است که فقط با دخالت کار انسانی به صورت کالای دارای ارزش مبادله درمی‌آید.

یعنی اقتصاد سیاسی کلاسیک سرمایه‌داری قبل از مارکس درست به مرز درک مطلب اصلی رسیده بود اما

نمی‌توانست از این مرز بگذرد. مارکس بود که توانست سرمایه را بگشاید و راز و رمز غارتگری آن را کشف کرده برملا کند.

از این پس سرمایه‌داری افشا شد و به دست و پا افتاد. اقتصاد سیاسی بورژوازی دیگر از پیشرفت بازماند. به جای تلاش برای کشف قوانین درونی اقتصاد سرمایه‌داری و به جای برخورد علمی با کشف مارکس، از طرف گردانندگان نظام سرمایه‌داری مأمور شد که نظریات ضد علمی اختراع کند و به هر وسیله ممکن مارکس را رد و نفی کند.

البته در این کار، این حضرات به اصطلاح اقتصاددان تنها نیستند. یک دستگاه عظیم پلیسی و امنیتی و یک دستگاه عظیم تر تبلیغاتی و آموزشی برای مسخ کردن افکار مردم، همراه و حامی آن‌هاست و گرنه نظریات این به اصطلاح دانشمندان هرگز پیروی نمی‌داشت.

از این جاست که سرمایه‌داران با تمام قوا علیه این نظریه برخاستند. البته خود آقایان سرمایه‌داران محترم فرصت آن را ندارند که به این مسائل بپردازند. کار حضرات تولید و تصاحب اضافه ارزش و افزودن دائم بر حجم سرمایه است. لذا وظیفه مبارزه با تئوری مارکسیستی اضافه ارزش را به دوش نوکران خود گذاشتند که بر دو دسته‌اند: یکی مأمورین به اصطلاح انتظامی که کشف علمی مارکس را خلاف نظم جامعه مدنی و هیأت محترم اجتماعی معرفی می‌کنند و هر کسی را که اسم مارکس را به زبان بیاورد – اگر دستشان برسد – به صلابه می‌کشند. از زمان پیدایش مارکسیسم تا به امروز هرگز حتی در به اصطلاح آزادترین دموکراسی‌های بورژوازی هم نظریات مارکس فارغ از محدودیت انتظامی نبوده تا چه رسد به حکومت‌های فاشیستی که نفس وجود آن‌ها ننگ جامعه بشری و توهین به انسانیت است.

دومین دسته از نوکران سرمایه که مأمور مقابله با نظریات علمی یا اقتصادی مارکس هستند به اصطلاح دانشمندان اقتصادی مدافع سرمایه‌اند. یعنی همان آزادمردان و یا آزادزان و یا دانشمندان و اندیشمندان زمان شاه از نوع هوشنگ نهاوندی و داریوش همایون.

این به اصطلاح دانشمندان مأمورند که در سایه شلاق و سرنیزه مأموران امنیتی برای دفاع از سرمایه‌داری تئوری بسازند و تئوری اضافه ارزش را رد کنند و با کمک دستگاه تبلیغاتی عظیم و شبکه وسیع دانشگاهی تئوری‌های خود را به خورد مردم بدهند. این مأموریت از فردای انتشار کاپیتال به عهده حضرات گذاشته شد و طی ۱۲۰ سال گذشته هزاران مأمور معذور و آزادمرد و مدافع سرمایه در این راه کوشیده و صدها دانشکده و مؤسسه به اصطلاح علمی سرمایه‌داری علیه تئوری اضافه ارزش برخاسته‌اند ولی تاکنون حتی یک نظریه که تا حدودی قابل دفاع باشد پدید نیامده است و نمی‌تواند پدید آید.

ما در زیر برخی از مهم‌ترین این نظریات مدافعان سرمایه را بررسی می‌کنیم: در این بررسی قبل از هر چیز دو نکته را باید مورد توجه قرار داد.

نخست اینکه اقتصاد سیاسی مدافع سرمایه از فردای انتشار کاپیتال در موضع دفاعی و انفعالی است. در این مدت از طرف دانشمندان مدافع سرمایه حتی یک نظریه مستقل علمی درباره منشأ ارزش افزایی ارائه نشده است. آن‌ها دیگر در فکر یافتن پاسخ پرسشی که پیشگامان اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری نظیر مرکانتیلیست‌ها و فیزیوکرات‌ها مطرح کرده بودند نیستند و گویی اصلاً نمی‌خواهند بدانند که منشأ ارزش افزایی سرمایه کجاست.

کار مدافعان سرمایه‌داری فقط مخالفت با تئوری اضافه ارزش مارکسیستی است بدون اینکه خود بتوانند به طور مستقل و بدون عکس العمل در برابر مارکسیسم نظری ارائه دهند.

دومین نکته این است که اقتصاددانان مدافع سرمایه داری وقتی به بحث از تئوری اضافه ارزش و مقابله با نظر مارکس در این عرصه می‌رسند مطلقاً فراموش می‌کنند که قبلاً درباره تئوری ارزش - کار چه می‌گفتند. در حالی که منطقاً می‌بایست نظریه خود درباره اضافه ارزش را از نظریه قبلی خود درباره ارزش نتیجه بگیرند.

مثلاً کسی که مدعی بود ارزش کالا از ندرت منشأ می‌گیرد اینک باید توضیح دهد که اضافه ارزش چگونه از ندرت منشأ می‌گیرد و آنکه می‌گفت ارزش نتیجه مطلوبیت کالا و وضع روانی خریدار است، اینک باید اضافه ارزش را بر همین پایه توضیح دهد. اما حضرات کاری به علم ندارند. ویژگی اقتصاد سیاسی مدافع سرمایه در زمان ما عامیگری و ابتذال و دشمنی آشکار با منطق و علم است. چاره ای هم نیست.

با تئوری ندرت درباره سرمایه چه می‌توان گفت؟

اگر ارزش از ندرت سرچشمه می‌گیرد پس اضافه ارزش هم باید از ندرت سرچشمه بگیرد و بنابراین تمام تولیدکنندگان کالا که سعی می‌کنند بازار را پر از کالا کنند یعنی ندرت را از بین ببرند باید منطقاً باعث کم شدن ارزش باشند و نه عامل ارزش افزایی.

موافق تئوری ندرت آن عواملی ارزش افزا هستند که مانع و بازدارنده تولید و ایجادکننده کمبود باشند. بنابراین سرمایه‌دار صاحب کارخانه که تولیدکننده است قاعدتاً حقی در سود ندارد. سود و اضافه ارزش حق کسانی است که مانع تولیدند.

سرنوشت تئوری مطلوبیت بهتر از این نیست. زیرا موافق این تئوری ارزش کالا مربوط به درجه مطلوبیت آن در بازار و آن هم خود تابعی از وضع روانی خریدار است بنابراین اضافه ارزش هم نباید ربطی به تولیدکنندگان داشته باشد. اگر تئوری مطلوبیت مبدأ حرکت باشد، قاعدتاً تولیدکنندگان حقی بر سرمایه ندارند. وقتی ارزش کالا نتیجه وضع روحی خریداران باشد پس سرمایه هم از همان جا منشأ می‌گیرد و لذا به همان‌ها هم باید تعلق بگیرد و نه به سرمایه داران!!

طبیعی است که این نتایجی که به طور منطقی از تئوری‌های ارزش این آقایان دانشمندان بیرون می‌آید

خوش‌آیند خودشان نیست با مأموریتی هم که دارند نمی‌خواند. آنان باید ثابت کنند که سرمایه‌دار تولیدکننده سرمایه و صاحب آن است و سود برای سرمایه‌دار حلال تر از شیر مادر است. لذا به یک باره تئوری‌های ارزش خود را فراموش می‌کنند. انگار نه انگار که چنین چیزهایی هم گفته‌اند. آن‌ها تئوری‌های اضافه ارزشی خود را ابتدا به ساکن و از صفر شروع می‌کنند! روز از نو روزی از نو! پس از یادآوری دو نکته بالا اینک می‌توانیم به بررسی مستقیم نظریات اقتصاددانان عامی‌گرای مدافع سرمایه درباره اضافه ارزش بپردازیم.

نظریات اقتصاددانان سرمایه

نظریه عوامل تولید

مهم‌ترین نظریه‌ای که مدافعان سرمایه آورده‌اند این است که تولید دو عامل دارد یکی سرمایه و دیگری کار. بنابراین محصول تولیدشده هم باید میان این دو عامل تقسیم شود.

این نظر با آنکه شایع‌ترین نظر اختراعی اندیشمندان سرمایه‌داری است کمترین ارزش علمی ندارد. زیرا اگر دو عامل یعنی وسایل تولید و کار انسانی را در طول زمان نگاه کنیم این دو عامل می‌رسد به طبیعت و کار انسانی.

توجه کنید! کارخانه و ماشین‌آلات آن چیست؟ مقداری مواد طبیعی که توسط کار انسانی از طبیعت جدا شده و شکل معین و ارزش مصرف معینی پیدا کرده است. ساختمان کارخانه سنگ و سیمان و آهن است به اضافه کار، ماشین کارخانه مقداری فلز و سایر مواد طبیعی است که طبیعت نعمت عامی است برای همه انسان‌ها و آن هم جز با دخالت کار انسانی در اختیار کسی قرار نمی‌گیرد. حتی میوه خودروی بالای درخت جنگلی را اگر نچینند و بالای درخت بماند فقط بالقوه ماده غذایی است و نه بالفعل. همه معادن و همه امکانات طبیعت به طریق اولی تنها با دخالت نیروی کار انسانی است که در اختیار جامعه بشری قرار می‌گیرند.

ابزار تولید چیزی نیست جز ساخته‌های دست و فکر انسان. ابزار تولید تنها حواس و عضلات انسان را بسط و گسترش می‌دهند و جز این کاری از آن‌ها ساخته نیست نه میکروسکوپ و نه تلسکوپ چیزی را نمی‌بینند. انسان است که می‌بیند و توسط این ابزارها که ساخته، قدرت بینایی خود را گسترش می‌دهد. ماشین‌تراش چیزی را نمی‌تراشد، بلکه انسان است که با ماشین‌تراش فولاد را می‌تراشد انسان همین کار را در روزگاران گذشته یا مستقیماً با دست خود و یا با کمک سوهان انجام می‌داد. امروز ماشین را اختراع کرده است و در هر دو جا انسان است که ابزار را میان خود و طبیعت واسطه قرار داده است. اگر لحظه‌ای از محیط کارخانه – که در آن سرمایه‌دار و مأموران امنیتی و نظامیان مدافع سرمایه در برابر کارگر صف بسته‌اند – دور شویم و به جایی برویم که منافع مستقیم سرمایه مطرح نیست، همه چیز برایمان روشن خواهد بود و مشکلی نخواهیم داشت.

مثلاً یک جراح را در نظر بگیرید. آیا شنیده‌اید که بگویند جراحی حرفه‌ای است که در آن دو عامل، یکی جراح و

دیگری چاقو و سوزن بخیه‌دوزی مشارکت دارند و با هم جراحی می‌کنند؟ چه کسی جراحی می‌کند؟ چه کسی بافت‌های بریده را می‌دوزد؟ سوزن یا جراح؟

به رصدخانه بروید و لحظه‌ای فکر کنید؟ آیا شنیده‌اید که بگویند فلان منجم و فلان تلسکوپ مشترکاً ستاره‌ای را کشف کرده‌اند؟ آیا شنیده‌اید که بگویند ستاره‌شناسی علمی است که در آن دو عامل – یکی رصدخانه و تلسکوپ و دیگر دانشمند ستاره‌شناسی مشترکاً روی ستارگان مطالعه می‌کنند؟

آیا شنیده‌اید که کسی بگوید فیزیکدان و وسایل آزمایشگاهی مشترکاً الکتریسیته را کشف کردند؟ جواب همه این سؤال‌ها روشن است و می‌تواند موضوعی برای طنز و مزاح باشد و هرگز هیچ عاقلی آن را جدی نمی‌گیرد.

اما وقتی از این محیط‌ها به کارخانه و یا دیگر مؤسسات سرمایه‌داری بر می‌گردیم سر و کله آقای سرمایه‌دار به عنوان صاحب یکی از دو عامل پیدا می‌شود و ادعایی مطرح می‌کند. همان الکتریسیته‌ای که در آزمایشگاه هرگز به عنوان یکی از عوامل کشفیات علمی به حساب نمی‌آید بلکه صاف و ساده وسیله کار انسان است، اگر به کارخانه بیاید می‌شود یکی از عوامل تولید. تا وقتی مهندسی در آزمایشگاه روی موتورهای برق کار و مطالعه می‌کند و هرگز به عقل کسی خطور نمی‌کند که موتور برق شریک کار این محقق است؛ اما همین مهندس وقتی به خدمت سرمایه‌دار در می‌آید موتوری که مال سرمایه‌دار است شریک کار او می‌شود.

عین همین است پزشکی. کسی تردیدی ندارد که جراحی کار پزشک جراح است اما اگر پزشک جراح در یک مؤسسه سرمایه‌داری – یعنی بیمارستان خصوصی استخدام شده باشد، وسایل کار – از ساختمان بیمارستان گرفته تا سوزن بخیه‌دوزی که مال سرمایه‌دارانند شریک کار او می‌شوند.

چه اتفاقی افتاده است؟ آیا واقعاً وسایل کار وقتی به صورت سرمایه به کار می‌افتد شخصیت مستقل پیدا کرده و مولد ارزش و شریک کار انسان می‌شوند؟ پاسخ برای هر آدم معمولی که خادم سرمایه نباشد روشن است. آنچه در کارخانه به وسایل تولید شخصیت حقوقی مستقل می‌دهد و آن‌ها را در تقسیم محصول کار شریک انسان می‌کند، خود وسایل تولید نیست انحصار مالکیت آن در دست سرمایه‌دار است.

مثال ساده بزنیم. شما میوه‌ای را بالای درختی می‌بینید که دستتان به آن نمی‌رسد، چوبی پیدا می‌کنید و میوه را با چوب می‌چینید و می‌خورید. کسی شریک شما نیست حال اگر همان تکه چوب صاحب داشته باشد وضع عوض می‌شود. صاحب چوب به شما خواهد گفت که چوب را فقط به شرطی در اختیار شما می‌گذارد که بخشی از میوه‌ای را که می‌چینید به او واگذار کنید و شما اگر چاره‌ای نداشته باشید و اگر نتوانید چوب دیگری پیدا کنید الزاماً به پیشنهاد صاحب چوب تن خواهید داد. تکه چوب در اینجا صاحب شخصیت مستقل نیست. او در چیدن میوه ارزش ایجاد نمی‌کند.

اما اگر مالکیت چوب را از شما که تولیدکننده هستید سلب کنند و اگر این مالکیت را به دیگری بدهند، او خود

را در زحمت شما شریک خواهد کرد و به علت اینکه از شما سلب مالکیت شده است و به دلیل اینکه حتی صاحب یک تکه چوب نیستید که با آن میوه را بزنید مجبورید برای سیر کردن شکم خود تن به معامله بدهید.

عوامل تولید تنها و تنها به این ترتیب به دو بخش جداگانه و دو عامل تقسیم می‌شود یعنی از طریق سلب مالکیت از تولیدکننده مستقیم. خیاط تا وقتی صاحب سوزن و نخ است مزدور کسی نیست و کسی هم برایش تئوری درست نمی‌کند که گویا سوزن و نخ شریک کار خیاط است و گویا لباس دوخته حاصل کار خیاط نبوده حاصل کار مشترک عوامل تولید است. اما وقتی از خیاط سلب مالکیت بشود وقتی او ورشکست شده، دکان و چرخ خیاطی و سوزن و نخ خود را می‌فروشد و جز دو بازوی خود چیزی برای فروش ندارد. وقتی توده‌های دهقانان بی‌چیز از زمین خود در روستا رانده می‌شوند و پابره‌نه و گرسنه حلبی آبادهای حاشیه شهرها را پر می‌کنند و چیزی جز نیروی کار خود برای فروش ندارند. آن وقت و فقط در چنین حالتی همان ابزار کاری که ساخت دست خود کارگر است و امروز به مالکیت فرد دیگری درآمده شریک محصول کار آن‌ها می‌شود و البته شریک پر قدرت‌تری که سهم بیشتری هم می‌برد.

چنانکه می‌بینید نظریه عوامل تولید، نظریه سلب مالکیت از تولیدکنندگان است نظریه‌ای است که ابزار وسایل کار را فقط به این دلیل که از دست تولیدکننده خارج شده‌اند، ارزش آفرین معرفی می‌کند و به این دلیل که مالکیت نیروی کار و وسایل تولید از هم جدا شده است، طلب می‌کند که بخش بزرگی از حاصل زحمت کارگر به لاشه‌های مرده ماشین‌ها و مواد خام تعلق گیرد و این حالت غیر طبیعی و ضد انسانی جدایی وسیله تولید از تولیدکننده به طور جاویدان باقی بماند و هر روز شدیدتر و شدیدتر شود. ممکن بود به سازندگان و پردازندگان این نظریه بگوییم، اگر وسایل تولید واقعاً عامل تولید و ارزش آفرینند و سهمی در حاصل کار دارند، این سهم را به خودشان بدهید چرا به فرد دیگری می‌دهید که می‌گوید مالک آن‌هاست؟ و اگر به فرض وسایل تولید عامل تولید بوده مالک وسایل تولید که ارزشی نیافریده ارزش را به قول شما وسایل آفریده‌اند؟ پس سهم آن‌ها را به دست خودشان بدهید؟

طبیعی است که حضرات پاسخ دیگری ندارند بدهند جز اینکه بگویند وسایل تولید زنده نیستند و نمی‌توانند سهم خود را دریافت کنند و نمی‌توانند این سهم را به مصرف رسانند.

معلوم نیست وسایل تولید چگونه ارزش آفرینند اگر قادر به گرفتن و مصرف کردن سهم خود نیستند و اصولاً ارزشی را که نمی‌توانند مصرف کنند چرا تولید کرده‌اند؟

این حرف داستان ابراهیم خلیل الله را تداعی می‌کند که وقتی به شکستن بت‌ها متهم شد گفت، بت‌ها را بت بزرگ شکسته است، گفتند بت بزرگ قدرت و حرکت ندارد او نمی‌تواند بت‌ها را بشکند. ابراهیم خلیل پاسخ داد چگونه بتی را که قدرت حرکت و یا حتی قدرت دفاع از خود را ندارد می‌پرستید؟ چگونه در برابر ساخته‌های دست خود تعظیم می‌کنید؟

ما در بحث از تولید ساده کالایی گفتیم [۲] که سرنوشت نامشخص کالاها در بازار و این واقعیت که انسان‌ها به جای اینکه خود با هم تماس بگیرند، به وسیله کالاهایشان مناسبات برقرار می‌کنند و سرنوشت آن‌ها در پشت سرشان در بازار تعیین می‌شود به یک نوع بت‌پرستی کالا معتقد می‌شوند مناسبات بازار برایشان سحرآمیز و طلسم بسته است.

در نظام سرمایه‌داری این بت‌پرستی کالا عملاً به بت‌پرستی سرمایه می‌انجامد که تئوری عوامل تولید یکی از روشن‌ترین تجلیات همین سرمایه‌پرستی است که ماشین ساخته دست انسان را حاکم بر سرنوشت انسان می‌کند.

با این حال، یعنی با آن‌که نظریه عوامل تولید به لاشه مرده کار انسانی، ماشین و ساختمان مرده حاصل کار انسان شخصیت مستقل حقوقی می‌دهد و آن را عامل تولیدی می‌شناسد، از حل ساده‌ترین مسأله‌ای که خود طرح کرده عاجز است.

توجه کنید! کسی که معتقد است تولید نتیجه فعالیت دو عامل است: سرمایه و کار باید به این سؤال ساده پاسخ دهد که سهم هرکدام از آن‌ها در تولید چیست. اینکه کارگر مزد می‌گیرد و سرمایه‌دار سود می‌برد جواب این سؤال نیست. اقتصاد سیاسی باید دقیقاً توضیح دهد که نقش کارگر در تولید چیست؟ چه میزان و به اصطلاح چند درصد از ارزش نوین آفریده کارگر است که باید به او تعلق گیرد و چه میزان آفریده سرمایه؟ اقتصاد سیاسی باید با دقت علمی به این پرسش پاسخ دهد و این همه دعوای کارگر و سرمایه‌دار را یک باره حل کند.

راستی اگر دانشمندی بتواند با دقت علمی و از روی حساب و کتاب نشان دهد که نقش و جای هر یک از به اصطلاح عوامل تولید چیست و سهم هرکدام چقدر است. دیگر چه کسی می‌تواند درباره زیاد و کمی مزد کارگر حرفی بزند. به کار همان چیزی را می‌دهند که سهم اوست و علم آن را ثابت کرده است.

اما اندیشمندان و آزادمردان مدافع سرمایه، به اینجا که می‌رسند یک باره اقتصاد را رها می‌کنند و به کرسی موعظه می‌نشینند و به سخنرانی اخلاقی می‌پردازند و از اینکه سرمایه‌دار و کارگر باید دست در دست هم بدهند و مشترکاً کار کنند داد سخن می‌دهند و به آقایان سرمایه‌داران توصیه می‌کنند که کمی به مزد کارگر اضافه کنند که آرام بگیرد.

شگفت است! مگر همه مسائل دیگر در جامعه سرمایه‌داری را این طور حل می‌کنند؟ مگر در قانون شرکت‌های سرمایه‌داری سخنرانی‌ها و اصول اخلاقی نوشته شده است؟

در این قانون دقیقاً تعیین کرده‌اند که سهم هر سرمایه‌دار بر اساس سرمایه‌ای که دارد چقدر است و درآمد شرکت با چه مقیاسی باید تقسیم شود. سرمایه‌داران در رابطه با یکدیگر مطالبات خود را تا دینار آخر دریافت

می‌کنند و بدهی خود را هم تا دینار آخر باید بپردازند. کسی هم به آن‌ها توصیه نمی‌کند که به شریک خودتان بیشتر سهم بدهید.

در رابطه کارگر و سرمایه دار و این به اصطلاح دو عامل تولید چرا این اصل را مراعات نمی‌کنند؟ چرا دانشمندان مدافع نظریه عوامل تولید صاف و ساده و البته بر مبنای علمی روشن نمی‌کنند که سهم کارگر چیست و سهم سرمایه‌دار کدام تا اختلافی پیش نیاید اگر کارگر ارزشی که تولید کرده برابر مزدی است که می‌گیرد چه کسی حق دارد به سرمایه‌دار توصیه کند که به او مزد بیشتر بدهد؟ و چرا؟ اگر مسأله اتفاق و دستگیری از فقرا و مساکین است که این امر در جای دیگر در بحث از امور خیریه باید مطرح شود و ربطی به اقتصاد سیاسی ندارد. اما حضرات صاحبان نظریه دو عامل – چنانکه گفتیم – از حل این ساده ترین مسأله – یعنی نقش و سهم هر یک از عوامل تولید و با دقت علمی – سر باز می‌زنند. سؤال می‌شود چنین نظریه‌ای چه ارزشی در علم اقتصاد می‌تواند داشته باشد؟

نظریه مدیریت

دومین نظریه‌ای که اقتصاددانان خادم سرمایه برای توجیه وضع موجود و تثبیت موقعیت سرمایه اختراع کرده‌اند این است که سرمایه‌دار نقش مدیریت دارد و سهمی که می‌برد سهم مدیریت اوست.

این نظریه – اگر پیگیرانه دنبال شود – در واقع علیه سرمایه‌داری بر می‌گردد. زیرا موافق آن خود سرمایه مولد نیست بلکه سرمایه‌دار اگر مدیریت کند به عنوان مدیر صاحب سهم خواهد بود وگرنه نه! به عبارت دیگر این نظریه – اگر پیگیرانه دنبال شود – خلاف نظریه عوامل تولید است.

اما در عمل صاحبان هر دو نظریه با هم متحدند و بسیار اتفاق می‌افتد که یک دانشمند و اندیشمند مدافع سرمایه، هر دو نظر را با هم ابراز می‌کند و از اینکه یکی ناقض دیگری است پروایی ندارد. در مأموریتش اصل این است که به نوعی از سرمایه‌داری دفاع کند – به قول حافظ:

در دل دوست به هر حيله رهى بايد كرد طاعت از دست نيايد گنهى بايد كرد

باری نظریه مدیریت، اگر در چهارچوب دفاع از سرمایه‌داری نباشد، هسته کوچکی از حقیقت را در بر دارد به این معنا که مدیریت و سازماندهی کار هم، خودش کار مولد و مثل هر کار مولدی ارزش آفرین است. وقتی مارکس از کارگر و فروش نیروی کار سخن می‌گوید به هیچ روی منظور او این نیست که گویا مؤسسات تولیدی و امور اقتصادی جامعه نیازی به مدیریت ندارد و گویا کار مدیریت، کار بی‌فایده‌ای است. اتفاقاً جامعه سوسیالیستی و کمونیستی که مارکس مبشر آن است باید جامعه‌ای باشد بسیار منظم و سازمان یافته و در آن نقش مدیریت هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود. برعکس در جامعه سرمایه‌داری است که مدیریت در سطحی کاملاً محدود و به صورت مدیریت مؤسسات تک به تک و بدون مدیریت در کل جامعه مورد توجه است و

نتیجه اینکه در کل اقتصاد سرمایه‌داری اصلاً مدیریتی نیست. بحران‌های بزرگ اقتصادی از اینجا ناشی می‌شود. در جوامع امروز سرمایه‌داری، دولت‌های سرمایه‌داری کوشش می‌کنند که تا حد مقدور نظمی برقرار کنند که البته نمی‌شود.

شگفت است که برخی از مدافعان سرمایه، مارکس را متهم می‌کنند که گویا اهمیتی برای اختراع و مدیریت قایل نبوده است و فقط به کار ساده بدنی توجه داشته است. در زمان شاه کتابی تحت عنوان تاریخ عقاید اقتصادی ترجمه و منتشر شد که در آن درست چنین اتهامی به مارکسیسم وارد شده است که خصلت ناسزا دارد و قابل طرح و بررسی نیست. به هر صورت در جامعه سرمایه‌داری هم، مدیریت کار اگر واقعاً مدیریت باشد کاری است سودمند و مولد منتها نکته اینجاست که:

اولاً، مدیریت ربطی به سرمایه ندارد – سرمایه‌داران به عنوان مدیران در سازمان تولید وارد نمی‌شوند بلکه به عنوان مالکان سرمایه وارد می‌شود و بسیاری از سرمایه‌داران از مدیریت تولید در حد یک سرکارگر بی‌سواد اطلاع ندارند.

ثانیاً، آنچه در اقتصاد سرمایه‌داری مدیریت می‌نامند، پیش از آنکه مدیریت اقتصادی باشد. سازمان اعمال فشار به کارگران است.

تعداد کثیری از خدمه سرمایه به عنوان مدیر داخلی و سرکارگر و ناظر و غیره در کارخانه‌ها و مؤسسات هستند که شغل واقعی آن‌ها کنترل کارگران است. صاحب سرمایه هم اگر خود را در پست مدیریت بگذارد در واقع کار عمده‌اش مدیریت تولید نیست بلکه اداره این سازمان نظارت بر کارگران است.

ثالثاً، اینکه مدت‌هاست که مدیریت از سرمایه جدا شده و سرمایه‌داران فقط صاحب سرمایه‌اند و مدیران حقوق بگیر و خدم سرمایه. در چنین وضعی برای سودی که به سرمایه می‌رسد هیچ توجیهی باقی نمی‌ماند.

در پایان یادآوری می‌کنیم که در مؤسسات کوچک سرمایه‌داری و به خصوص کارگاه‌های کوچک که خود صاحب کارگاه همکاری می‌کند، موضوع کمی فرق دارد. در حق این نوع صاحب کارگاه‌ها می‌توان جایی برای مدیریت باز کرد و یعنی پذیرفت که صاحب سرمایه خودش در عین حال مدیر است.

نظریه مالکیت

صاحبان این نظریه مدعی‌اند که مالکیت فی نفسه مقدس است و سرمایه‌دار به عنوان مالک سرمایه حق دارد که مالکیت خود را اعمال کند.

در برابر این نظریه باید گفت که سرمایه‌داری تقدس مالکیت را بیش از هر نظام دیگری از میان برده است. اگر مالکیت مقدس است پس به چه دلیل صدها میلیون انسان هم اکنون در جامعه سرمایه‌داری مالک هیچ

چیز نیستند. چه کسی از میلیون‌ها انسان سلب مالکیت کرده است؟

از آنجا که درباره مالکیت جداگانه بحث خواهیم کرد، توضیح بیشتر را به آنجا می‌گذاریم.

نظریه خدمت

صاحبان این نظریه مدعی‌اند که سرمایه‌دار به جامعه و از جمله و به خصوص به کارگران خدمت می‌کند. سرمایه‌دار کارده است و اگر او نبود کارگران از گرسنگی می‌مردند.

این نظریه به ویژه در میان فاشیست‌ها مورد قبول است. در زمان هیتلر در آلمان فاشیستی کلمه کارگر و سرمایه از قاموس زبان رسمی حذف شد و به جای سرمایه‌دار کلمه کارده و به جای کارگر کلمه کارپذیر رسمیت یافت از آن پس نیز همه نظام‌های فاشیستی این نظریه را می‌پذیرند.

آنچه سبب شد محافل فاشیستی نسبت به این نظریه روش مساعدی داشته باشند ویژگی ریاکارانه و کثیف آن است. زیرا فاشیست‌ها در عین حال که بی‌رحم‌ترین دشمن توده مردم و مدافع سرمایه‌های بزرگند، همواره خود را مدافع مردم و هوادار آشتی ملی و رفاه عمومی نشان می‌دهند. این ماهیت ریاکار فاشیسم طبعاً نظر مساعد آن را به سوی هر نظریه ریاکارانه و پر از تزویر جلب می‌کند.

اما نظریه خدمت از نظر اقتصادی نظریه رباخواران است و از این حیث به هیچ وجه تازگی ندارد.

رباخواران همواره در طول قرن‌ها و قرن‌ها خود را خدمتگذار مردم معرفی کرده و بر سر وام‌داران خود منت گذاشته‌اند که در لحظه حساس، وقتی که به مبلغی قرض نیاز مبرم داشتند به کمک آن‌ها آمده دستشان را گرفته و از هلاکت نجاتشان داده‌اند. آن‌ها همواره رباخواری را یکی از مهم‌ترین خدمات می‌دانستند.

اما چنانکه می‌دانیم رباخواری در همه ادیان و همه فلسفه‌ها به مثابه یک عمل پلید تقبیح شده است.

زیرا همه می‌دانند که رباخوار به وام‌داران خدمت نمی‌کند به خودش خدمت می‌کند. عامل کارگشایی و رفع تنگدستی مردم نیست بلکه عامل ایجاد فلاکت است. در مورد خدمت سایر سرمایه‌داران هم که در واقع رباخوارند باید گفت که آنان به خودشان خدمت می‌کنند و نه به مردم و نتیجه کار و فعالیت آن‌ها این است که هر روز تعداد هرچه بیشتری از توده مردم در وضعی قرار می‌گیرند که جز فروش نیروی کار خود چاره‌ای ندارند.

و اگر یک روز از به اصطلاح خدمت حضرات سرمایه‌دار بهره‌مند نشوند از گرسنگی خواهند مرد. امروزه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته ۵۰ میلیون کارگر بیکار در همین گرسنگی و فلاکت به سر می‌برند و حضرات سرمایه‌دار از ارائه خدمت به آن‌ها امتناع می‌کنند زیرا آن‌ها فقط وقتی کارگری را به کار می‌گیرند که بتوانند از کار او اضافه ارزش قابل ملاحظه‌ای به چنگ آورند.

نظریه ریسک

مدافعین این نظریه معتقدند که سرمایه‌دار وقتی سرمایه‌ای پیش می‌ریزد و کاری را شروع می‌کند سرمایه خود را به خطر می‌اندازد. سودی که به دست می‌آورد برای این ریسک است.

این نظریه نادرست انعکاس ماهیت نامطمئن و بحرانی سرمایه‌داری است. در واقع در یک اقتصاد سالم دلیلی ندارد که آغاز یک کار تولیدی خطری در برداشته باشد. اقتصاد جامعه باید بر اساس محکم و مطمئنی استوار باشد که در آن هر کاری از روی آگاهی آغاز شود و همواره به سود جامعه باشد. سرمایه‌داری اقتصاد سالمی نیست اقتصادی است توأم با نوسان و بحران اقتصادی است که در آن همواره خطر ورشکستگی تولیدکنندگان و سرمایه‌داران کوچک وجود دارد. کسی که با این واقعیت آشناست قاعداً باید علیه چنین نظامی اعلام نظر کند. اما اقتصاديون مدافع سرمایه به جای این کار پیشنهاد می‌کنند که به سرمایه‌داران پاداش عطا شود.

از نظر اقتصادی - نظریه ریسک - یکی از بی‌پایه‌ترین و بی‌ریشه‌ترین نظریات است. زیرا اولاً در جهان سرمایه بسیاری از سرمایه‌گذاری‌هاست که خطری ندارد و با این حال بسیار هم سودآور است. ثانیاً شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری معمولاً سهامی به نام سهام به اصطلاح ممتاز می‌فروشند که دارنده آن به مبلغ کمتری سود قانع می‌شود ولی در عوض هرگز در ضرر احتمالی شرکت سهام نیست ثالثاً اگر پایه سود سرمایه خطر سرمایه باشد، قاعداً پس از جا افتادن مؤسسه که دیگر خطری آن را تهدید نمی‌کند سود باید از میان برود و سرانجام اینکه اگر سود با به اصطلاح ریسک رابطه داشت قاعداً می‌بایست هرچه خطر بیشتر باشد سود بیشتری نصیب سرمایه شود.

در حالی که واقعیت جز این است. سرمایه‌ای در معرض خطر قرار می‌گیرد که سودآور نباشد و برعکس سرمایه‌ای سود بیشتر دارد که خطری متوجه آن نباشد. نظریه ریسک، نظریه قماربازهاست، نظریه کسانی است که اقتصاد را عرصه قمار می‌دانند.

حمله به سوسیالیسم به جای و برای دفاع از سرمایه‌داری

آخرین نظریه‌ای که اقتصاددانان مدافع سرمایه‌داری در سال‌های اخیر اختراع کرده‌اند؛ بی‌جانشین دانستن سرمایه‌داری است. این به اصطلاح دانشمندان متوجه شده‌اند که نمی‌توان مستقیماً از سرمایه‌داری دفاع کرد. لذا به جای دفاع از سرمایه‌داری و توضیح دادن منشأ سود سرمایه و اثبات حقانیت سرمایه‌دار برای تصاحب اضافه ارزش که قاعداً وظیفه آن‌هاست - راه نفی سوسیالیسم را پیش می‌گیرند و از این شگرد استفاده می‌کنند که می‌گویند در سوسیالیسم هم اضافه ارزش وجود دارد، آنجا هم دستمزدها کم است! منتها در آنجا دولت اضافه ارزش را تصاحب می‌کند و در سرمایه‌داری، صاحب سرمایه فرقی به حال کارگر ندارد.

این نظریه در واقع نظریه اقتصادی نیست. یک شگرد بی‌ارج تبلیغاتی است که فقط در کشورهای که اسیر

پرده آهنین باشند و مردم آن نتوانند حداقل اطلاعات درست را درباره اقتصاد سوسیالیستی کسب کنند، برد کوتاه‌مدتی دارد و شاید عده معدودی از مردم ناآگاه و بی‌گناه را بفریبد.

اینکه سوسیالیسم موفق شده یا نشده، اینکه در شوروی به کارگر چقدر حقوق می‌دهند یا نمی‌دهند نمی‌تواند پایه بررسی اضافه ارزش در اقتصاد سرمایه‌داری باشد. آیا سرمایه اضافه ارزش تولید و تصاحب می‌کند یا نمی‌کند؟ سود سرمایه از کجا می‌آید؟ آیا تصاحب آن از طرف سرمایه‌دار درست است یا نه؟ به این پرسش‌ها باید پاسخ روشن دقیق علمی داد. اگر نظریه مارکسیستی اضافه ارزش نادرست است باید نادرستی آن را نشان داد. به جای پرداختن به اصل مطلب فرار از بحث علامت آشکار شکست است.

بحث از اقتصاد سوسیالیستی و چگونگی استفاده درست از ارزش‌های نوین تولیدشده و تقسیم آن میان مصرف و انباشت هم چنین بحث از واقعیت اقتصاد کشورهای سوسیالیستی و وضع زندگی کارگران در آن کشورها خارج از برنامه ماست. همین قدر می‌توانیم بگوییم که هرچه در زمان شاه در این باره گفته و نوشته شده و هرچه امروز به نقل از منابع غربی در این باره می‌نویسند خلاف واقع است.

انعکاس تئوری اضافه ارزش در مطبوعات اسلامی

تئوری اضافه ارزش مارکس دست‌کم به چهار دلیل می‌بایست با استقبال دانشمندان و فقهای اسلامی روبرو شود. برخی از این دلایل را در زیر ذکر می‌کنم.

دلیل اول: صد و بیست سال پیش - وقتی جلد اول کاپیتال مارکس منتشر شد - هجوم گسترده و همه‌جانبه استعمار سرمایه‌داری اروپا، به کشورهای اسلامی خاورمیانه تازه آغاز شده بود و این کشورها در آستانه اسارت کامل قرار داشتند.

خاورمیانه، چهارراه حوادث است و در طول تاریخ طولانی خود شاهد بسیاری هجوم‌ها و لشکرکشی‌ها بوده که حمله مغول یکی از آنهاست. اما هجوم استعمار، از هر نظر تازگی داشت. استعمار سرمایه‌داری، که یک نظام نوین اجتماعی - اقتصادی است حاصل چنان ستم ملی، غارتگری اقتصادی، و تحقیر شخصیت فرهنگی، مذهبی و سنن و آداب ملت‌ها بود که هرگز در تاریخ سابقه نداشت.

هرجا که استعمارگران پا به آنجا گذاشتند، به همراه خود بردگی و ستم ملی می‌آوردند و می‌کوشیدند ملل اسلامی را از خود بیگانه کنند که متأسفانه به مقدار بسیار زیادی هم موفق شده‌اند.

وظیفه زعمای قوم، و رهبران ملت‌ها و از جمله وظیفه پیشوایان مذهبی بود که این درنده خون‌آشام و این اسارت‌گر بی‌رحم را بشناسند و به مردم بشناسانند. شناخت ماهیت نیروی مهاجم برای مقابله با آن طبیعتاً نخستین شرط بود و کاری که مارکس کرد بهترین امکان را برای پیشرفت در این امر - یعنی شناخت ماهیت استعمار سرمایه‌داری فراهم آورد.

کار کارل مارکس کالبدشکافی سرمایه‌داری و نشان دادن ماهیت این حیوان درنده است. مارکس با کشف تئوری اضافه ارزش به طور علمی ثابت می‌کند که سرمایه‌داری نظامی است که ظلم و غارت در جوهر آن است. مارکس استعمار سرمایه‌داری را محکوم می‌کند و در این محکوم کردن، برخلاف برخی‌ها فقط به چند جمله سخنورانه اکتفا نمی‌کند بلکه ثابت می‌کند که غارت ملت‌ها در نهاد سرمایه‌داری است. امری عرضی و تصادفی نیست که بتوان خود سرمایه‌داری را پذیرفت ولی با استعمار سرمایه‌داری مقابله کرد. از خود بیگانگی فرهنگی و اسارت ملی، فقر، بیماری و بردگی، که این مهاجم خونخوار برای نسل بشر به ارمغان می‌برد از جوهر آن، از بطن وجود آن سرچشمه می‌گیرد. به عبارت دیگر مارکس ثابت می‌کند که استعمار چیزی جدا و سوای از سرمایه‌داری که تئوری اضافه ارزش ماهیت آن را برملا می‌کند نیست. شناخت ماهیت استعمار، جز با درک دقیق تئوری اضافه ارزش و کشف ماهیت درنده سرمایه‌داری ممکن نیست.

مارکس دانشمندی است که در پایتخت استعمارگران مهاجم که همان وقت برای اسارت ملت‌ها و از جمله برای اسارت ملل اسلامی به راه افتاده بودند، نشسته بود و با دقت و وسواس عجیب و کم‌نظیر علمی، به شناختن و معرفی سرمایه‌داری پرداخته بود و نوشته‌های او برای همه ملل استعمارزده و در معرض استعمار، از جمله برای ملل اسلامی و مردم کشور خود ما می‌توان گفت که یک مائده آسمانی بود. چه چیزی بهتر از اینکه کسی در چنان موقع و مقامی، دشمن را به خود ما معرفی کند.

معایب و نقاط ضعف او را به ما بشناساند، بنابراین تئوری اضافه ارزش مارکس، که یک کشف عظیم علمی است، بهترین امکان و بهترین حربه را در اختیار ملل اسیر و از جمله مردم کشور ما قرار می‌داد که با استفاده از آن نقاب از چهره مهاجم بردارند و با آن مقابله کنند.

دومین دلیل اینکه تئوری اضافه ارزش می‌بایست مورد توجه ویژه دانشمندان و فقهای اسلامی قرار گیرد خصلت علمی این تئوری است. دانشمندان برجسته اسلامی در طول تاریخ علم را پذیرفته‌اند در نخستین قرن‌های گسترش اسلام، دانشمندان اسلامی با فلسفه و علم یونان باستان آشنا شده پس از پذیرش آن را خودی کرده و تکامل بخشیدند.

اقتصاد سیاسی و به ویژه تئوری اضافه ارزش از زمره مهم ترین و کارآمدترین دانش های زمان است که قطعاً دانشمندان و فقهای اسلام و ایران می‌بایست بدان توجه متقابل می‌کردند.

سومین دلیل اینکه تئوری اضافه ارزش می‌بایست نظر دانشمندان و فقهای اسلامی را جلب کند نزدیکی آن به فلسفه صدرایی و نظریات اصیل فقهی است و اگر دانشمندان انقلابی اسلامی بدون پیشداوری با تئوری اضافه ارزش آشنا می‌شدند در می‌یافتند که این تئوری با نظریات آن‌ها پیوند دارد.

سرانجام و به ویژه اینکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بهره‌کشی انسان از انسان نفی شده و لذا تئوری اضافه ارزش که شکل ویژه بهره‌کشی در نظام سرمایه‌داری را افشا می‌کند باید مورد توجه ویژه مقامات

جمهوری اسلامی و حافظان و اجراکنندگان قانون اساسی باشد.

بنابراین و لاقلاً به خاطر این ۴ دلیل عمده - که هریک به جای خود بسیار بسیار مهم و حساس است - دانشمندان و فقهای اسلامی می‌بایست از تئوری‌های اقتصادی و به ویژه از تئوری اضافه ارزش مارکس استقبال کنند و با استفاده از آن سرمایه‌داری استعمارگر مهاجم را افشا کرده و توده مردم را علیه آن تجهیز کنند.

نبرد بزرگی علیه امپریالیسم و عُمال داخلی آن درگیر است. درک تئوری اضافه ارزش مارکس برای ما اهمیت درجه اول دارد. آنانی که دلسوز واقعی انقلابند و می‌خواهند نظام شاهنشاهی را ریشه‌گن کنند، می‌دانند که انقلاب هنوز در آغاز کار است و هنوز تحولات بزرگ اجتماعی باید در کشور رخ دهد تا انقلاب به ثمر نشیند.

حضرت آیت الله العظمی منتظری نیز می‌فرمایند:

انقلاب وقتی انقلاب است که در همه شئون کشور ما این انقلاب سرایت بکند. ۱

طبیعی است انجام انقلاب در عرصه اجتماعی - اقتصادی مسأله روز ماست و طبق نص صریح قانون اساسی زمامداران جمهوری اسلامی ایران موظفند جامعه‌ای پدید آورند که در آن بهره‌کشی انسان از انسان نباشد و تئوری اضافه ارزش مارکس چیز دیگری نمی‌گوید جز اینکه کالبد سرمایه‌داری را شکافته و با نشان دادن آن با دقت علمی ثابت می‌کند که بهره‌کشی در ماهیت سرمایه‌داری است و نه در اعراض آن و لذا نظام اقتصادی جامعه ایران بنا به نص قانون اساسی نمی‌تواند سرمایه‌داری باشد.

از آنجا که در کشور ما طی ۱۲۰ سال پیش از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی ایران همواره بهره‌کشان و ستمگران عامل سرمایه‌داری امپریالیستی در حکومت بوده‌اند، با انواع وسایل جلو نشر مارکسیسم را گرفته و از آن چهره وحشتناکی ساخته‌اند که متأسفانه حتی در برخی از دانشمندان بی‌نظر هم اثر کرده و به ویژه آنانی که نسبت به استقرار احکام اسلام شور و شوق وافری دارند گمان می‌کنند مارکسیسم مانع چنین کاری است و عده‌ای هم معتقد شده‌اند که گویا مانع اصلی همانا مارکسیسم است.

در حالی که مارکسیسم و به ویژه اصول اقتصادی آن اصلاً کاری به احکام اسلامی ندارند تئوری اضافه ارزش علیه اسلام تدوین نشده علیه سرمایه‌داری امپریالیستی که کشورهای اسلامی را غارت می‌کند تدوین شده است.

مگر مدافعان اسلام و علاقه‌مندان به استقرار احکام اقتصادی اسلام، هم‌اکنون در کشور ما، با اقتصاد فاسدی که از شاه و آمریکا و انگلیس به ارث رسیده روبرو نیستند؟ مگر برای استقرار احکام خود این ارث پلید را نباید بشناسند و کنار بزنند؟ ما را با کسانی که می‌خواهند به نظام شاهنشاهی لباس شرعی پیوشانند و به گفته آیت الله مشکینی می‌کوشند قوانینی چون قانون اصلاحات ارضی و واگذاری زمین به دهقانان را ذبح شرعی

کنند، کاری نیست. اما آنکه می‌خواهد واقعاً با سرمایه داری مبارزه کند چرا باید از تئوری اضافه ارزش استقبال نکند؟

اینکه مارکس قلب سرمایه را شکافته و ماهیت آن را نشان داده ضرری به اسلام ندارد و برعکس نقطه مشترک ماست. با کمک کاپیتال مارکس می‌توان سرمایه داری را شناخت با قوانین آن آشنا شد، علیه آن مبارزه کرد و سپس هر مکتبی بسته به معتقدات و مبانی فقهی و فلسفی خود، قطعاً پیشنهادهایی برای اداره جامعه خواهد داشت. مسلمانان انقلابی که می‌خواهند سرمایه داری را نفی کنند در این مورد و تا اینجا با مارکس همراهند – نباید از همراه بودن ابا داشت – و اما اینکه پس از نفی سرمایه داری چه پیشنهادی دارند، مربوط به خود آن هاست و ما حاضرییم با کمال میل با این گونه پیشنهادهای آشنا شویم.

بنابراین به دلایلی که عرض کردم تئوری اضافه ارزش می‌بایست مورد استقبال دانشمندان اسلامی باشد.

اما به این دلایل توجهی نشده و ما هم فرصت پرداختن به همه آن‌ها را نداریم. همین قدر که اشاره ای کردیم برای عقلا اکتفا می‌کند.

فقط درباره یکی از دلایل ذکر شده لازم می‌دانم توضیحاتی بدهم. زیرا به نظرم این دلیل بیش از دلایل دیگر مهم است و کمتر از همه آن‌ها مورد توجه بوده و یا اصلاً مورد توجه نبوده است. منظوم اشاره به این نکته است که تئوری اضافه ارزش مارکس نه تنها مغایر فلسفه و فقه اسلامی نیست بلکه دنباله بهترین دستاوردهای علوم انسانی همه دنیا و از جمله فلسفه و فقه اسلامی است و هر فقهی که از بطن و متن اسلام حرکت کند نمی‌تواند به نفی تئوری اضافه ارزش برسد.

تئوری اضافه ارزش مارکس چنانکه هفته پیش توضیح دادیم بریک مبنای فلسفی و یک مبنای اقتصادی - فقهی متکی است.

بنای فلسفی اضافه ارزش این است که کار زنده ارزش آفرین است و ابزار تولید و وسایل کار – که خود آفریده دست انسان و لاشه مرده کار گذشته انسانند – ارزش آفرین نیستند. به علاوه انسان موجود والایی است و کار انسانی – وقتی از مرحله کار غریزی فراتر می‌رود – ارزش می‌آفریند که از ارزش نیروی کار انسان بیشتر است.

از آنجا که در بدن انسان مواد غذایی تصفیه و تجزیه و ترکیب شده و به مرحله عالی سلول زنده ارتقا می‌یابد یعنی تبدیل به موجود زنده می‌شود، و از آنجا که بخصوص در مغز انسان سلولهای متفکر پدید می‌آید، مجموعه سیستم عضلات، اعصاب و مغز انسانی، در پیوند با جامعه بشری، کار تولیدی و کسب مهارت – چنان توان و استعدادی پیدا می‌کند که می‌تواند ارزش نوینی بیافریند – بیش از ارزشی که خود آن ماده غذایی و سایر وسایل زندگی انسان داشته است.

در جامعه سرمایه داری به علت مالکیت انحصاری وسایل تولید در دست سرمایه داران یعنی به این دلیل از اکثریت قریب به اتفاق تولیدکنندگان سلب مالکیت شده، نیروی کار انسان مولد از وسایل تولید جدا افتاده و او مجبور شده است نیروی کار خود را بفروشد.

سرمایه دار نیروی کار کارگر را می‌خرد اما محصول کار کارگر را که بیش از ارزش نیروی کار اوست تصاحب می‌کند.

این است پایه فلسفی تئوری اضافه ارزش.

اما پایه فقهی اضافه ارزش این است که برای انسان مولد باید مالکیت ابزار کار وجود داشته باشد و او مالک محصول کار خود باشد. شیوه تولید سرمایه داری که اضافه ارزش تولید شده توسط کارگر را به سرمایه دار می‌دهد غاصبانه است. هم آن مبنای فلسفی و هم این مبنای فقهی با بهترین نظریات فلسفی و فقهی دانشمندان و متفکران بزرگ ایرانی و اسلامی تطابق دارد.

چنانکه می‌دانیم در اندیشه اسلامی – چه فلسفه، چه کلام و چه عرفان – انسان جای برجسته و ویژه‌ای دارد که از بعضی آیات کریمه قرآن سرچشمه می‌گیرد. بنابراین آیات، انسان موجود والایی است که خداوند متعال از روح خود در آن دمیده آنچه را که حتی فرشتگان نمی‌دانستند به او آموخت و از تمام فرشتگان خواست که در برابر او تعظیم کنند. آسمان و زمین و هرچه در او هست مسخر بنی‌آدمند که از آن بهره گیرد و بر آن مسلط شود. این اندیشه عالی فلسفی در نظریات همه اندیشمندان اسلامی صرف نظر از گرایش‌های علمی و اجتماعی آن‌ها منعکس شده است و بر این مبنا نظریات عقل‌گرایانه معتزله و نظریات فلسفی بزرگانی چون ابن سینا پدید آمده است.

از آنجا که این مسائل به شما به مراتب نزدیک‌تر از ماست نمی‌خواهم تفصیل بدهم به عنوان اشاره توجه شما را به انعکاس این اندیشه‌ها در اشعار فردوسی، ناصرخسرو و حافظ و مولوی و متفکران و بزرگان ادب و فرهنگ ایران جلب می‌نمایم. این‌ها به مکتب‌های فلسفی و اجتماعی کاملاً گوناگونی وابسته‌اند اما در بزرگداشت انسان و تجلیل نقش او از هم سبقت می‌گیرند و هر یک از راه خود و به شیوه خود به این نتیجه می‌رسند که انسان جای ویژه‌ای در دستگاه آفرینش دارد.

مولوی ضمن تأکید اینکه انسان چیزی جز اندیشه او نیست:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

او را نی بریده از نیستان می‌داند. جزئی از کلی که بر همه آفاق تسلط دارد. مولانا از جدایی شکایت دارد و

می‌خواهد که این وجود جدامانده از اصل، این نی بریده از نیستان، به اصل خود بپیوندد.

حافظ که به روان جامعه ایرانی نزدیک‌تر است، انسان را ملک طایر گلشن قدس، شاه‌باز سدره‌نشین می‌داند که از کنگره عرش صغیرش می‌زنند و این انسان، همان آفریده والایی است که بار امانتی را که آسمان از کشیدنش ناتوان بود به دوش گرفت. حافظ مانند همه عرفا عشق عرفانی را بالاترین وسیله شناخت و والاترین تجلی روح الهی در وجود آدمی می‌داند که حتی فرشتگان آسمان بهره‌ای از آن ندارند.

فرشته، عشق نداند که چیست قصه مخوان

بخواه جام و شرابی به خاک آدم ریز

چه گویمت که به میخانه دوش «وقت سحر»

سروش عالم غییم چه مزدها داده است

که ای بلند نظر شاه باز سدره نشین

نشیم تو نه این کنج محنت آباد است

تورا ز کنگره عرش می‌زنند صغیر

ندانست که در این دامگه چه افتادست

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

ساکنان حرم سر و عفاف ملکوت

با من راه نشین باده مستانه زدند

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

سعدی اندیشه عرفا را درباره انسان و مقام والای آن در غزل زیبایش:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

در این بیت بیان می کند...

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل

آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست

روشن است که میان حافظ و ابن سینا، فردوسی و مولوی و حتی میان حافظ و مولوی تفاوت بسیار است و گاه تقابل جدی وجود دارد روشن است که ما با نظریات فلسفی آن ها موافق نیستیم. اما در آنچه مقصود بحث امروز ماست همه آن ها با هم شریکند ما هم آن را تأیید می کنیم. همه آن ها هر یک به زبانی این واقعیت را بیان می کنند که انسان چوب و آهن و اره و رنده که نیست به جای خود، انسان حتی فرشته هم نیست، بالاتر است. در شناخت جهان و تسلط بر آن انسان چنان مقام والایی دارد که فرشتگان هم نمی توانند به آن مقام دست یابند. انسان یک آفریده عادی نیست خود او آفریننده است. صدرالمألهین، بهترین ثمرات تکامل اندیشه های فلسفی و عرفانی دانشمندان و صاحب نظران اسلامی را با وسعت نظر و سعه صدر علمی به هم پیوسته و با قدرت شایسته تقدیر تکامل بخشیده و به نتایج بسیار بسیار جالبی رسیده است.

از دو دستاورد فلسفه صدرایی باید در بحث امروز یاد کنیم: یکی حرکت جوهری و دیگری پیدایش روان از تکامل ماده. بنابراین نظر صدرالمألهین وجود جسمانی در حال حرکت دائمی است، حرکتی که در جوهر

آنست، حرکتی که جزئی از آنست در تجدید و تجدد در حرکت استکمالی خود نیاز به جاعل ندارد چرا که حرکت در حقیقت صفت ذاتی آنست. ماده بی حرکت موجود نیست. همین ماده دائماً متحرک، همین ماده متکامل، در حین حرکت جوهری خود بر اثر همین حرکت جوهری و متکامل از ماده بی جان به ماده جاندار تکامل می‌یابد. ماده به روح تبدیل می‌شود و در انسان همین روحی که ریشه مادی دارد ولی مادی نیست از ماده مجرد شده و پس از مرگ انسان باقی می‌ماند.

حضرت آیت الله العظمی منتظری در درس‌هایی از نهج البلاغه بهترین و ساده‌ترین و کامل‌ترین توصیف را از این فلسفه متعالی داده‌اند که جمله‌هایی از آن ذکر می‌شود. ایشان می‌گویند:

حرکت در جوهر هم داریم. یعنی جوهر و ذات شی‌ای متحرک است ماده عین حرکت است نه اینکه حرکت عارض است. نحوه وجودش، وجود تدریجی است. 2.

حرکت جوهری حرکت تکاملی نیز هست... اگر می‌بینید اعراض تکامل پیدا می‌کنند، ذات تکامل پیدا می‌کند که نمودها تکامل پیدا کرده‌اند. حرکت جوهری حرکت تکاملی است. 3.

آن چیزی که به نام انسان دارای فکر و شعور و ادراک و هوش است، موجود جدایی نیست که در این بدن قرار داده باشند، بلکه محصول عالی همین بدن است. همین است که کامل شده است. 4.

روح همین ماده تکامل یافته است که در اثر تکامل به سرحد تجرد رسیده و سپس از بدن جدا می‌شود و تا هنگامی که مختص به این جهان است یعنی متحد با آنست مانند سیبی است که به درخت سیب متصل است... روح میوه بدن است و از همین بدن ارتزاق می‌کند و تکامل می‌یابد. 5.

این اندیشه‌های عالی فلسفی ملاصدرا که مورد تأیید فقهای عالی‌قدری چون آیت الله منتظری است، تا وقتی که انسان در این دنیا است، با نظریات فلسفی مارکس تطبیق می‌کند. تأسف آور است که نظریات صدرالمتألهین به زبان‌های اروپایی ترجمه نشده، در اروپا از آن به موقع مطلع نشدند و گرنه قطعاً این نظریات مورد توجه مارکس قرار می‌گرفت.

تردیدی نیست که نظریات مارکس با نظر ملاصدرا تفاوت دارد. مارکس معتقد به تجرد روح و بقایای آن نیست ولی این تفاوت نباید مانع از درک نکات مشترک علمی آن‌ها باشد. حضرت آیت الله منتظری با سعه صدر یک دانشمند متوجه این نکته هستند و یادآوری می‌کنند.

تعبیراتی که بعضی از فلاسفه مادی دارند از یک جهت درست است و از جهت دیگر نادرست. آن‌ها می‌گویند نفس محصول عالی ماده است. منتها منظور آن‌ها این است که نفس محصول عادی ماده در مادیت باقی است. پای خود را به عالم تجرد نمی‌تواند بگذارد. برای اینکه عالم تجرد را اصلاً قبول ندارد. ولی نظر

صدرا المتألهین این است که نفس تا اینجا درست که محصول ماده است. همین ماده تکامل پیدا می‌کند و تلطیف می‌شود تا به دومین مرحله تجرد می‌رسد. اولین مرحله عالم تجرد با آخرین مرحله مادیت همسایه است...6

خود من تردیدی ندارم که نکات مشترک میان دو فلسفه از این‌ها هم بیشتر است. اگر توجه شود که حرکت جوهری همچون حرکت و جنبش دائم ماده و به ویژه حرکت تکاملی آن در نظر گرفته شده می‌توان گفت در این چهارچوب یعنی تا وقتی به جهان مادی مربوط می‌شود عین نظر مارکس است. منتها مارکس قوانین حرکت تکاملی و جنبش دائمی ماده را که در ذات آن و شکل وجودی آن است بیان می‌کند ولی هنوز نمی‌داند که آیا فلاسفه معتقد به حرکت جوهری، این حرکت دائمی را قانونمند می‌دانند یا خارج از قانونمندی. و اگر قانونمند بدانند - که قاعدتاً باید بدانند - برای تحول تغییرات کمی به تغییرات کیفی و از جمله تکامل ماده بی‌جان به ماده جاندار و تکامل ماده جاندار تا حد سلول متفکر، چه نوع قانونی را می‌پذیرند. مارکسیسم برای این نوع تحولات است که قوانین دیالکتیک را کشف و بیان می‌کند.

قاعدتاً باید فلاسفه پیرو صدرا المتألهین نیز به این نتیجه برسند که این نوع تحولات کیفی را جز با منطق دیالکتیک نمی‌توان درک و بیان کرد. از اینجا است که حضرت آیت الله شهید مطهری می‌گویند:

منطق دیالکتیک، تا آنجا که به اصل حرکت و اصل تضاد، اصل پیوستگی اجزا و طبیعت متکی است مورد قبول ماست. این اصول از دورترین ایام مورد توجه حکمای الهی بوده است.7

ایشان تابع کردن معرفت شناخت را به قوانین دیالکتیک نمی‌پذیرند ولی روشن نمی‌کنند که وقتی حرکت طبیعت دیالکتیکی باشد، چگونه می‌توان با تفکر غیر دیالکتیکی طبیعت و قوانین دیالکتیکی تکاملی آن را شناخت.

بحث فلسفی کوتاهی که با هم داریم مقدمه‌ای است برای نظریات اقتصادی مارکس و از جمله و به ویژه تئوری اضافه ارزش آن که امروز موضوع صحبت ماست. انسان این موجود والا، این اشرف مخلوقات و یا این محصول عالی ماده و حاصل کامل ترین مرحله تکاملی حرکت جوهری ماده، چه رابطه‌ای با طبیعت، با کار، با آفرینش نعم مادی دارد. رابطه او با ابزار کار چیست؟ آیا او آفریننده ابزار کار و مسلط به آن است یا اینکه ابزار کار مسلط به انسان و شریک اصلی محصولات کارند؟

نه تنها پاسخ فلسفی، بلکه پاسخ فقهی این پرسش کاملاً روشن است. پاسخ فلسفی را ابتدا از بیانات آیت الله منتظری می‌گیریم. ایشان مراحل ادراک را که رابطه‌ای میان انسان و واقعیت خارج است به مثابه انعکاس واقعیت خارج در ذهن انسان از مرحله حس تا مراحل کمال ادراک بیان کرده و می‌گویند:

فلاسفه مادی و ماتریالیست خیال می‌کنند که فعل و انفعالات مادی را منکر هستیم. در صورتی که این طور نیست. ما گفتیم کسی که یک حسی را مفقود کرد علمی را مفقود کرده است.

... تا این حد را ما با فلاسفه ماتریالیست همگام هستیم منتهی چیزی که هست این آقایان ادراک را همان فعل و انفعالات مادی می‌دانند و ما می‌گوییم مُدرک و مُدرک هر دو فوق عالم ماده هستند. 8

یادآوری کنم که اگر امکان آن بود که نظریات فلسفی مارکس به طور کامل به اطلاع ایشان برسد مطمئناً توجه می‌کردند که همگامی دو فلسفه خیلی بیش از این‌هاست. مارکسیسم ادراک را انعکاس واقعیت مادی خارج می‌داند اما عین ماده نمی‌داند و به کسانی که ادراک و روح را عین ماده می‌دانند معترض است.

به هر صورت این بخشی است جدا. آنچه مسلم است و برای بحث کنونی ما ضروری است این است که در این دنیا، ادراک و شناخت انسان و فعالیت تولیدی و ادراکی انسان – تا جایی که در این دنیا محدود می‌شود – دو فلسفه مارکسیستی و فلسفه ملاصدرا و پیروانش بسیار به هم نزدیکند.

آیت الله منتظری در ادامه بحث می‌فرماید:

شما چون موجودی هستید فوق عالم ماده، برای تماس پیدا کردن با عالم ماده احتیاج به ابزارهای مادی دارید مثل یک نفر مهندس که عالم و کارشناس است، ولی برای یافتن چیزهای ریز احتیاج به میکروسکوپ دارد و برای یافتن اشیای دور نیازمند تلکسوپ می‌باشد اما میکروسکوپ و تلکسوپ ادراک کننده نیستند، ابزار ادراک هستند... ادراک کننده خود آن انسانی است که فوق ماده است. 9

نتیجه ای که حضرت آیت الله منتظری می‌گیرند این است که:

انسان برای درک اشیای مادی احتیاج به ابزار مادی دارد ولیکن برای ادراک مجردات احتیاج ندارد.

تا وقتی بحث از عالم مادی بیرون نرفته ما دقیقاً با همه این مطالب موافقیم. درس‌های حضرت آیت الله منتظری را همین هفته توانستم مطالعه کنم. می‌دانید که قبلاً امکان دسترسی نبود و این درس‌ها پس از بازداشت ما منتشر شده است. موقع مطالعه با کمال شگفتی و البته خوشوقتی فراوان مشاهده کردم که حتی مثال‌های بین دو نظریه عین هم است. ما هم برای میکروسکوپ و تلسکوپ عیناً همین نقش را قائلیم که آقای منتظری ذکر کرده‌اند. منتها ما چون درباره اقتصاد و تولید نعمت‌های مادی بحث می‌کردیم، مثال‌ها را جلوتر بردیم. در حد ادراک باقی نماندیم به مرحله کار مولد رسیدیم و گفتیم که ماشین و ابزار هم همان نقش تلسکوپ را دارند و نه بیشتر. تولیدکننده انسان است و نه ماشین. چرا که ما کار مولد را دنباله ادراک و شناخت جهان خارج و بخشی از آن می‌دانیم. انسان تا طبیعت را شناسد قادر به تولید یعنی بهره‌گیری از طبیعت نیست. هر تولیدی از ادراک و شناخت آغاز می‌شود و مراحل پیشرفت تولید، دنباله مراحل پیشرفت ادراک و شناخت جهان خارج است.

کار انسانی، چنانکه هفته پیش از قول مارکس و به نقل از کاپیتال خواندن با فعالیت غریزی حیوانات تفاوت

دارد. کار انسانی که تولیدکننده کالاست کاری است توأم با ادراک. دنباله ادراک، کاری است هدفمند و ارادی. انسان قبل از اینکه چیزی را بسازد ابتدا تصویر آن را در مغز خود می‌سازد و با نیروی اراده، حواس و اعصاب و عضلات خود را در جهتی حرکت می‌دهد که آن تصویر ذهنی را در طبیعت پیاده کند. طبیعی است که ساختن تصویر ذهنی یک شیء و یا حتی یک حرکت ساده، نتیجه تماس طولانی با طبیعت، درک طبیعت و شناخت قوانین آن است. این مطلب را دفعه پیش از قول مارکس و به نقل از کاپیتال خواندم. قابل تأمل و دقت است که نظریه صدرالمألهین هم در همین راستا است. آقای منتظری این مطلب را چنین توضیح می‌دهد:

در عالم طبیعت غیر از فاعل حرکت هیچ فاعلی وجود ندارد. هرچه علت است علت حرکت است غیر از حرکت هیچ چیز نیست. فرض بگیرید این خانه را که شما می‌گویید فعل بناست، کار بناست آیا بنا نسبت به این خانه فاعلیت دارد؟ خیر بنا فقط فاعل حرکت است.

آنکه بالمباشره (بدون واسطه) فعل این شخصی است همان حرکت است. همان حرکت دستش است. تا اراده او هست حرکت هم هست. به محض اینکه توجه بنا از حرکت دست قطع شد، دست حرکت نمی‌کند. دست که حرکت نکرد، آجر حرکت نمی‌کند و در نتیجه بنایی ساخته نمی‌شود.¹⁰

این نظر تا جایی که به عالم طبیعت مربوط می‌شود و کار ارادی و از قبل تصویر شده انسانی را از کار غریزی و غیر ارادی جدا می‌کند، مورد تأیید ماست، جز اینکه اضافه کنیم که بنا، قبل از اینکه دست به حرکتی بزند، تصویر حرکت خود و بالاتر از آن تصویر بنایی را که می‌خواهد بسازد در ذهن خود دارد و حرکاتش ارادی و هدفمند است.

شهید مطهری در بحثی که از اصالت روح دارند، درباره نیروی حیات نکات بسیار جالبی را بیان می‌کند. ایشان می‌گویند:

نفس و روح هم به نوبه خود محصول قانون حرکت است... ماده این استعداد را دارد که در دامن خود موجودی پروراند که با ماوراء طبیعه هم افق باشد.¹¹

...

حیات و زندگی، در هر جا پیدا می‌شود بر اوضاع و احوال محیط اطراف خود غلبه می‌کند و بر عناصر بی‌جان طبیعت پیروز می‌شود. ترکیبات آن‌ها را عوض می‌کند و آن‌ها را به وضع و ترکیب جدیدی در می‌آورد. حیات مَصَوِّر و طراح و مهندس و نقاش است.¹²

آیت الله شهید مطهری این نیروی حیاتی را به همه موجودات زنده، یعنی به اصل زنده بودن مربوط می‌داند و قاعداً باید برای روح و نفس بشری مقام بالاتری قائل باشند ولی من در آثارشان متوجه این تمایز نشدم.

از این مقدمه فلسفی، در رابطه با تئوری اضافه ارزش مارکس چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ پذیرش یا نفی؟ من مشخصاً هرچه تلاش کردم و با هر نوع بدبینی هم که کوشیدم به این نظریات بنگرم، نتوانستم جواب منفی از آن بگیرم.

مگر تئوری اضافه ارزش مارکس چه می‌گوید؟ دریک کلام ساده و خلاصه حرف مارکس این است که انسان نیروی حیاتی دارد. طراح و مهندس و نقاش است این عالی‌ترین مرحله تکاملی تکامل موجودات زنده، این موجود متفکر و آگاه قادر است بیش از آنچه برای حفظ زندگی و روزمره او لازم است تولید کند. انسان با کمی غذا و مسکن و پوشاک زنده است اما با قدرت روحی و توان عصبی و عضلانی خود می‌تواند جهانی را تسخیر کند. انسان ابزار کار می‌سازد و آن را میان خود و طبیعت و محصول کار واسطه قرار می‌دهد. اما ابزار کار در هر سطح تکاملی هم که باشد آفریننده نیست، انسان است که آفریننده است. حرکت دست کارگر است که تولید می‌کند و هر لحظه که توجه انسان مولد از کار سلب شود و اراده او قطع گردد این حرکت هم قطع خواهد شد.

مارکس می‌گوید سرمایه‌داری مالکیت ابزار تولید را از انسان مولد جدا کرده، یعنی از انسان مولد خلع ید کرده و انحصار مالکیت ابزار تولید را به دست خود گرفته و به دلیل همین انحصار مالکیت، به انسان مولد به قدر ارزش مواد مورد نیاز زندگی مزد می‌دهد و در عوض نیروی حیاتی و استعداد و عنوان کار او را که به مراتب بیش از مواد مصرفی اوست، تصاحب می‌کند.

آیا از نظریات فلسفی دانشمندان اسلامی پیرو صدرالمتألهین چیزی جز این می‌توان استنباط کرد؟ به نظرم نظریات فلسفی و عرفانی پیش از صدر هم چیزی جز این نمی‌گوید و هرگز فتوی نمی‌دهد که صدها میلیون نفر از این شاه‌بازان بیدرناشین و طایران گلشن قدس اسیر یک لقمه نان در ارباب بامروت دنیا بنشینند و حاصل زحمت خود را در تمام طول عمر به غاصبان ابزار تولید تحویل دهند. این بود گوشه‌ای از جانب فلسفی مطلب. اما از نظر فقهی هم، اگر عقاید فقهای بزرگ و روشن‌بین اسلامی پیگیرانه دنبال شود به همین نتیجه‌ای می‌رسد که منطق فقهی مارکس در تئوری اضافه ارزش رسیده است.

البته فقهای اسلامی درباره ارزش و اضافه ارزش بحث ندارند. در زمان آن‌ها این مسائل مطرح نبود. اما آن‌ها مسأله مالکیت را مطرح کرده‌اند. به موضوع مورد بحث ما بر می‌گردد. زیرا مالکیت کالاها نمی‌تواند جدا از مالکیت ارزش آن‌ها باشد.

درباره مالکیت – مفید است که ما بحث جداگانه‌ای داشته باشیم، اما در حد بحث امروزمان، آنچه من از نوشته‌های فقهای بزرگ – و نه وعاظ السلاطین توانستم درک کنم، اسلام مالکیت را فقط بر اساس کار مشخص قبول دارد.

آیت الله شهید محمد باقر صدر در این باره می‌گویند:

طبق نظریه اسلام، محصول و درآمد تولیدی، فقط در مالکیت کسی است که روی مواد اولیه طبیعی – مثل کارگر – مشخصاً کار کرده باشد و صاحبان ابزار تولید، زمین و سرمایه – که در تولید از آن‌ها استفاده شده سهمی از محصول نمی‌برند. زیرا ابزار و وسایل مزبور در تولید جنبه فرعی داشته و تنها برای مهار کردن طبیعت به کار می‌آیند. 13

آیت الله صدر شیوه متداول و شایع سرمایه‌داری را که ابزار تولید را همپایه کارگر قرار می‌دهد مخالف نظر اسلام می‌دانند. مطالبی که آیت الله صدر در این زمینه از فقهای بزرگی چون شیخ طوسی، علامه حلی و محقق نجفی و دیگران جمع‌آوری کرده و آورده‌اند بسیار جالب و در مواردی از لحاظ دقت نظر و قاطعیت این فقهای بزرگ در محور قرار دادن کار در امر مالکیت مایه شگفتی است.

این فقها جهت توکیل در مباحاتی نظیر صید، جمع‌آوری هیزم، چیدن علوفه و احیای موات را مورد اشکال می‌دانند و حتی قرارداد اجاره را در این گونه موارد نفی می‌کنند و می‌گویند اگر سقا آب را به نیت تقسیم با شریکش حیات کرده باشد آب به سقا متعلق است و نه به شریکش اگر چهارپا و ظرف هم به سقا داده باشند شریک نمی‌شوند. 14

به گفته صاحب جواهر اگر کسی تور ماهیگیری را از دیگری غصب کند و با آن ماهی بگیرد ماهی صید شده متعلق به صیاد است و نه صاحب تور.

این موشکافی و دقت نظر در اساس و پایه قرار دادن کار تا جایی پیش می‌رود که این بزرگان می‌گویند اگر صید بدون تلاش در اختیار صیاد قرار گیرد، مثلاً ماهی خود به قایق بجهد، یا صیدی با پای خود وارد ملک صیاد شود، صیاد مالک آن نخواهد بود. زیرا کاری برای انجام صید نکرده است. 15

روشن است که جهیدن ماهی به قایق حالت استثنایی است اما دقت در این گونه امور به قول معروف مو از ماست کشیدن و وسواس است تا مالکانی که بدون انجام کمترین کاری خود را مالک بیشترین سهم‌ها از تولید می‌دانند حساب کار خود را بکنند.

وقتی محقق حلی جمع‌آوری هیزم و چیدن علف را در ردیف طهارت و نماز و روزه می‌آورد و معتقد است که در آن‌ها نیابت ممکن نیست و شخص مکلف باید خود به انجام این کارها مبادرت کند. 16

وقتی شیخ طوسی می‌گوید که اگر کسی بخواهد که صیادی برای او صید کند – صید از آن صیاد خواهد بود و نه از آن آمر، مناسبات سرمایه‌داری برای واداشتن کارگر به کار اضافی و تملک ارزش اضافی تولید شده توسط کارگر چگونه با فقه اسلامی توجیه خواهد شد؟ برادران حوزه علمیه قم و دانشگاهیان که مشترکاً کتاب درآمدی بر اقتصاد اسلامی را نوشته‌اند کوشیده‌اند به این پرسش پاسخی بدهند و بدین منظور از اصل ثبات مالکیت و تابعیت انماء استفاده کرده‌اند. آن‌ها می‌نویسند که اگر مواد اولیه را تبدیل به کالای جدید کنند، مالکیت صاحب مواد اولیه به جای خود باقی می‌ماند و لذا کالای جدید هم به او تعلق خواهد داشت. برادران

ارجمند، در اینجا یک باره فکر تازه ای وارد می‌کنند و می‌گویند:

تفاوت نمی‌کند برای تحقق این «انماء» عوامل انسانی دیگری غیر از صاحب آن کالا و نیز ابزار متعلق به دیگران دخالت داشته باشند... یا نه... 17

در حالی که این مطلب که آیا می‌توان کار غیر را دخالت داد یا نه و با چه شرایطی، مسأله اساسی است. به علاوه سرمایه فقط مواد اولیه نیست بخش اصلی آن ماشین آلات و زمین و ساختمان و سایر وسایل تولید است. لذا برای روشن کردن آن دلایل و مبانی بسیار جدی لازم است.

نویسندگان کتاب متوجه این نکته بوده‌اند و دنبال دلیل هم رفته‌اند و جالب است که از کل فقه اسلامی، حتی یک دلیل روشن و بی‌خدشه پیدا نکرده به قرائن قابل تردید متوسل شده‌اند. آن‌ها ابزار تولید را که مهم‌ترین مسأله است کنار گذاشته و فقط در مورد ماده اولیه پنج حکم فقهی را به عنوان دلیل امکان بهره‌گیری از کار غیر آورده‌اند که اولاً هیچ یک از این احکام مستقیماً مربوط به این موضوع نیست و نوعی قرینه است، که هر کسی می‌تواند تعبیر و تفسیر دیگری داشته باشد. ثانیاً، از همین پنج حکم تقریبی و قرینه‌ای هم در حکم مربوط به حالت غصب و دو حکم مربوط به عقد باطل است. مثلاً نویسندگان از این حکم که اگر کسی لباس دیگری را غصب کرده و آن را شسته و یا روی آن خیاطی کرده باشد، باید لباس شسته و خیاطی شده را به صاحبش برگرداند. این حکم کاملاً درست است و اگر در یک کشور سوسیالیستی هم کسی لباس دیگری را غصب کند و بشوید، طبیعی است که باید لباس شسته را به صاحبش برگرداند و حتی بر آن نخواهد داشت و نمی‌تواند مزد شست و شو را طلب کند. ولی آخر چنین احکامی چه ارتباطی با استفاده از کار غیر در تولید دارد؟ چطور از این‌گونه حرف‌ها برای توجیه سرمایه‌داری و دفاع از آن می‌توان استفاده کرد؟

از مطالبی که نویسندگان کتاب نوشته‌اند این جانب مطمئن شدم که در فقه اسلامی کوچک‌ترین دلیل که سهل است، بلکه حتی شبه‌دلیل هم برای اثبات درستی مناسبات مزدوری سرمایه‌داری و تصاحب اضافه ارزش از جانب سرمایه‌دار وجود ندارد و گرنه نویسندگان محترم با این همه حرارتی که برای دفاع از سرمایه‌داری دارند، آن را ذکر می‌کردند.

شهیدانی چون بهشتی، مطهری، صدر و بسیاری دیگر کاملاً حق داشتند که هر یک به زبانی مناسبات سرمایه‌داری را نفی می‌کردند.

به طوری که می‌بینید اگر دانشمندان اسلامی از موضع فلسفه و فقه اسلامی حرکت کنند و توجهی به بگومگوهای پیرامون نداشته باشند، منطقاً به پذیرش تئوری اضافه ارزش مارکس رسیده و آن را دنباله منطقی نظریات خود خواهند دانست.

ولی متأسفانه چنین نیست. نویسندگان اسلامی، حتی آنانی که سرمایه‌داری را با حرارت نفی می‌کنند خود را موظف می‌دانند که مارکسیسم را نفی کنند و برای اینکه یک کلمه علیه سرمایه‌داری بگویند حتماً چند صفحه‌ای ضد مارکسیسم بنویسند و به شانتاژ ضد سوسیالیستی باج بدهند.

عجب اینکه اکثریت کسانی که سرمایه‌داری را نفی می‌کنند آن را جدا از تئوری و ایدئولوژی سرمایه‌داری می‌دانند و ضمن اینکه سرمایه‌داری را به مثابه یک نظام اجتماعی مورد انتقاد قرار می‌دهند نظریات و تئوری‌های سرمایه‌داری را رد نمی‌کنند سهل است با میل می‌پذیرند فقط مارکسیسم را رد می‌کنند و چون از متن اسلام دلیلی نمی‌یابند پایه استدلال خود را روی عقاید دانشمندانمیان مدافع سرمایه می‌گذارند.

آنچه مایه تأثر و تأسف است، این نیست که مدافعان علنی سرمایه از این راه می‌روند من اصلاً به این‌گونه افراد نمی‌پردازم - کسانی هستند که زیر نام اسلام و اقتصاد اسلامی هوشنگ نه‌اوندی را اقتصاددان مورد اعتماد می‌شناسند و با تکیه آشکار به نوشته‌های او و امثال او به مارکسیسم می‌تازند و تعداد چنین آدم‌ها و نوشته‌هایی کم نیست. امروز پس از انقلاب شاید اسم هوشنگ نه‌اوندی را نیاورند، اما نام فرنگی استادان آمریکایی و انگلیسی نه‌اوندی مطبوعات اسلامی را پر می‌کند. چنان‌که عرض کردم اصلاً به این‌گونه نوشته‌ها نمی‌پردازم. آن‌ها خادم سرمایه‌اند و مأموریت عادی طبقاتی خودشان را انجام می‌دهند. اما تأسف اینجاست که حتی مدعیان مخالف با سرمایه‌داری و مبارزان ضد آمریکایی نیز عقاید اقتصاددانان مدافع سرمایه را به طور کاملاً طبیعی و راحت می‌پذیرند.

نتیجه اینکه امروز هر کتاب اقتصادی وابسته به نیروهای اسلامی را که بردارید، با شگفتی تمام متوجه می‌شوید که الزاماً صفحات فراوانی از آن به رد نظریات اقتصادی مارکس و به ویژه نفی تئوری اضافه ارزش اختصاص یافته است و از دانشمندانمیان غربی با تجلیل یاد شده است. واقعاً تأسف‌آور و شگفت‌انگیز است. مارکس دانشمندی آلمانی، مقیم انگلیس، عمر خود را صرف کالبدشکافی نظام سرمایه‌داری کرده و اطلاع می‌دهد و با سند و مدرک و دقت علمی ثابت می‌کند که نظام سرمایه‌داری که در کشورهای استعمارگر حاکم است (و ربطی هم به اسلام ندارد)، نظام غارتگرانه‌ای است و راکفلرها، فوردها، روتچیلدها ماهیتاً غارتگرند، دهها میلیون کارگر زحمتکش کشور خود را هم غارت می‌کنند، مناسبات آن‌ها با کشور شما و مردم شما هدف غارتگرانه و اسارت بار دارد و ما به جای اینکه از مارکس متشکر باشیم که چنین خبر دقیقی از رژیم‌های دشمن ما و استعمارگر ما داده است، همه نیروهای خود را تجهیز کرده‌ایم تا ثابت کنیم که چنین نیست، تئوری اضافه‌ارزش غلط است. سرمایه‌داری ماهیتاً غارتگر نیست و اگر غارتی هم مشاهده می‌شود، خصلت اتفاقی و عرضی دارد!!

باورنکردنی است اما حقیقت دارد. همین چندروزه که من در گوشه زندان این‌گونه نوشته‌ها را می‌خواندم، به شدت متأسف و متأثر شدم. در میان نویسندگان کسانی هستند که برای ما محترمند و به خاطر مبارزاتی که با رژیم کارگزار امپریالیسم در ایران - رژیم شاه - داشته‌اند، احترام مردم را جلب کرده‌اند. اما همین آقایان چه

صفحاتی را سیاه نکرده و چه زحمتی نکشیده‌اند تا اثبات کنند که گویا تئوری مارکس، یعنی درست همان تئوری که ماهیت غارتگرانه امپریالیسم را افشا می‌کنند نادرست است؟

مگر مارکس چه گفته و چه می‌گوید که چنین مقابله‌ای ضرور افتاده؟ مگر در سرتاسر اثر اقتصادی بزرگ مارکس، یعنی کاپیتال، چه کلمه‌ای خلاف منافع مردم ما و یا خلاف اسلام پیدا شده که سخنگویان نیروهای اسلامی این چنین علیه آن تجهیز شده‌اند؟ آیا تأسف‌آور نیست که مارکس از قلب سرمایه‌داری به ما خبر بدهد که این نظام غارتگر در بطون و جوهر خود غارتگر است، از آن برحذر باشید، آن را بشناسید و در میان ما کسانی که وظیفه آن‌ها بیدار بودن و بیدار کردن مردم است با حرارت تمام به مقابله مارکس بروند و بکوشند تا ثابت کنند که نه! سرمایه‌داری امپریالیستی – همان درنده خونخواری که تمام کشورهای اسلامی را اسیر خود کرده – ماهیتاً غارتگر نیست! وقتی این‌گونه نوشته‌ها را مطالعه می‌کردم، سؤال برایم پیدا شد که چون اطلاع زیادی از اصول و قواعد اسلامی نداشتم، نتوانستم پاسخ آن را بدهم. شاید شما بتوانید پاسخ آن را بدهید.

فرض می‌کنیم که امروز یک نفر مارکسیست آمریکایی کتابی منتشر کند و در آن ثابت کند که شرکت‌های آمریکایی به رباخواری اشتغال دارند و همه سرمایه آن‌ها و همه معاملات آن‌ها آغشته و آلوده به رباست و یا یک مارکسیست مقاله‌ای در یک روزنامه آمریکایی بنویسد و ادعا کند که مثلاً کارخانه‌های تولیدکننده مواد غذایی در آمریکا وسیعاً از پیه خوک استفاده می‌کنند و کنسروهای آن‌ها معمولاً پیه خوک دارد.

تکلیف شرعی فقهای اسلامی چیست؟

آیا تکلیف این است که به بهانه مارکسیست بودن نویسندگان این مقالات و آورندگان این خبر، اصل خبر را چشم‌پسته نفی کنند و ده‌ها جلد کتاب و مقاله برای دفاع از شرکت‌های آمریکایی بنویسند و فتوا دهند که سرمایه‌های آمریکایی عاری از ربا و کشورهای آمریکایی عاری از پیه خوک و هردو کاملاً حلالند و یا اینکه برعکس فوراً عکس العمل نشان داده و به تحقیق بپردازند تا اگر حقیقتی در این افشاگری‌ها هست، موضوع روشن شود و مردم ایران از روی بی‌اطلاعی هم شده در معامله با آن شرکت‌ها به حرام آلوده نشوند؟

حکایت مارکس درست همین است. او کمترین کاری علیه کشورها و علیه دین ما و فرهنگ ما نکرده برعکس همواره مدافع ملت‌های استعمارزده از جمله مدافع مردم ایران بوده و در تمام آثار خود حتی یک بار و یک کلمه هم شده چیزی خلاف ایران و اسلام نگفته و برعکس از پیدایش اسلام به نام انقلاب محمدی با تجلیل یاد کرده و از ملت‌های مسلمان خاورمیانه و شمال آفریقا در قبال تجاوز استعمارگران دفاع کرده. تا جایی که آندره پیتز، عنصر خادم سرمایه و هوشنگ نهانودی فرانسوی در اثر ضد مارکسیستی خود به نام مارکس و مارکسیسم نوشته و با کمک ساواک به فارسی ترجمه و در زمان شاه منتشر شده، آیین مارکس را «اسلام نوین» می‌نامند که مترجم ایرانی کلمه اسلام را حذف کرده و آن را به طور کلی «دین نوین» ترجمه کرده

است. 18

باری مارکس کاری علیه ما نکرده و نوشته او علیه سرمایه‌داری و برای افشای آن است و تئوری اضافه ارزش هم که یک تئوری دقیقاً علمی است فقط به نفع ماست و نه به زیان ما. لاقلاً شرط احتیاط این است که این تئوری به عنوان یک خبر مورد توجه قرار گیرد که اگر حقیقتی در آن هست و اگر نظام اجتماعی - اقتصادی کشورهای امپریالیستی ماهیتاً نظام غارتگرانه‌ای است و اگر در معاملات آن‌ها سود ربوی و حرام وجود دارد، لاقلاً مردم ما از آن باخبر شوند.

ولی متأسفانه در طول یک قرن گذشته و حتی پس از پیروزی انقلاب روش فقهای اسلامی خلاف این بوده و فقط در سال‌های اخیر است که عده‌ای از فقها و دانشمندان برجسته اسلام این مسأله را مطرح کرده‌اند که باید به نظریات سوسیالیست‌ها توجه کرد که اگر حرفشان صحیح است و نظام سرمایه‌داری ماهیتاً نظام غارتگری است در آن صورت مشروع نخواهد بود.

دانشمند شهید استاد مطهری می‌نویسد:

در گذشته گفتیم که اگر ثابت شود که سرمایه‌داری مستلزم این است که کارفرما سودی را که صد درصد متعلق به کارگر است می‌برد، نمی‌تواند مشروع باشد. 19

آقای مطهری همین فکر را در جاهای دیگر هم تکرار کرده‌اند. (البته استاد مطهری استدلال مارکس را در مورد اضافه ارزش نمی‌پذیرد و ایراداتی به آن دارد که بررسی خواهیم کرد.)

نظیر همین فکر را حضرت آیت الله محمد باقر صدر بیان کرده و دانشمندان اسلامی را از اینکه به خاطر مقابله با مارکسیسم مدافع سرمایه‌داری شوند و یا ادعاهای مارکسیسم را درباره واقعیت سرمایه‌داری خنثی کنند برحذر داشته‌اند. ایشان تصریح می‌کنند:

خطای محض است که برخی از محققین اسلامی به دفاع از واقعیت سرمایه‌داری غربی گرایش پیدا می‌کنند و همه فریادها و ناله‌هایی را که از خطاها و فجایع آن سرچشمه می‌گیرد انکار می‌کنند. 20

آیت الله محمد باقر صدر تأکید می‌کنند که مکتب اقتصادی نمی‌تواند جای علم اقتصاد را بگیرد و پیدا کردن قوانین کلی تنها کار «علم» است نه مکتب.

از این رو کشورهای جهان با وجود سیستم‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی، می‌توانند از پیشرفت‌های علمی، قوانین کشف‌شده در علم اقتصاد... برخوردار... باشند. 21

با این حال خود آیت الله صدر هم تئوری اضافه ارزش را طبق معمول در جلد اول رد می‌کنند، اگرچه عمق اندیشه اقتصادی و اجتماعی ایشان در جهت تأیید این تئوری است که ما همین امروز بررسی خواهیم کرد.

این مطلب که چرا نسبت به مارکسیسم به طور کلی و تئوری اضافه ارزش به طور اخص این همه کم‌لطفی و در حق آن این همه کوتاهی شده بحث مفصلی است که جای آن اینجا نیست. تنها به طور اشاره یادآوری می‌کنم که سرمایه‌داران غارتگر و استعمارگر دلال و کارگزاران ایرانی آن‌ها نقش اصلی را ایفا کرده‌اند.

درست صد سال پیش، زمانی که مردم ایران به پیشوایی شخصیت روحانی برجسته‌ای چون میرزای شیرازی در جنبش تنباکو علیه امتیازات استعماری برخاستند، جای آن بود که این مبارزه به عرصه کوچک مخالفت با امتیاز محدود نشود و در همه جبهه‌ها و به ویژه در جبهه ایدئولوژیک علیه استعمار پرزمد ولی متأسفانه چنین نشد. کارگزاران استعمار موفق شدند سمت نبرد ایدئولوژیک را تغییر داده و سرمایه‌داری امپریالیستی را به عنوان نظامی هوادار دموکراسی، پیشرفت و انسانیت معرفی کنند و با دست‌های پنهانی و سازمان‌های جهنمی چون فراماسونری کار را به اینجا برسانند که مردم ایران ضمن اینکه از امپریالیسم انگلیس تا مغز استخوان نفرت داشتند با فرهنگ و ایدئولوژی امپریالیسم انگلیس مقابله چندان نمی‌کنند و به عمل امپریالیسم اجازه دهند که طی قریب صد سال حاکم مطلق در عرصه ایدئولوژیک باشند. و ما امروز با این واقعیت تلخ روبرو هستیم که:

اولاً: خطر نفوذ ایدئولوژی سرمایه‌داری امپریالیستی پیش دانشمندان اسلامی ما شناخته نیست. آن‌ها طی صد سال گذشته حتی یک رساله کوچک هم در رد نظریات اقتصادی یک دانشمندای مدافع سرمایه ننوشته‌اند سهل است، نظریات آن‌ها را از خود می‌دانند و به راحتی می‌پذیرند و از اینکه از آن با تجلیل نام ببرند ابایی ندارند و حتی افتخار هم می‌کنند که نوشته‌هایشان پر از نام‌های اقتصاددانان مدافع سرمایه باشد.

دوم: این فکر عمیقاً نادرست در میان اکثریت دانشمندان اسلامی جا افتاده است که گویا خطر اصلی ایدئولوژیک، از جانب مارکسیسم است و نه از جانب امپریالیسم. مارکسیسم دشمن است و ایدئولوژی امپریالیستی دوست! آن‌ها گمان می‌کنند که در عرصه سیاسی آمریکا شیطان بزرگ است اما در عرصه ایدئولوژیک، از جمله و بخصوص در عرصه نظریات اقتصادی آمریکا متحد اسلام است.

سوم: اطلاع از مارکسیسم در سطح بسیار نازل و بسیار تحریف‌شده است و کسانی که با مارکسیسم مخالفت می‌کنند در واقع اطلاع درستی از آن ندارند. سرمایه‌داری امپریالیستی طی صد سال گذشته با تمام توان از انتشار مارکسیسم در ایران جلوگیری کرده و به ویژه با نظریات اقتصادی مارکس که افشاگر چهره زشت سرمایه‌داری است دشمنی کرده است.

بحث از ماده یک و دو خارج از موضوع ماست. اما توضیح نظریات اقتصادی مارکس وظیفه‌ای است که به عهده گرفته‌ام و در جلسه امروز درباره تئوری اضافه ارزش لازم می‌دانم نکاتی را که دانشمندان اسلامی از نظر دور داشته و با نادرست درک کرده‌اند یادآوری کنم.

گفتیم که تقریباً همه نویسندگان اسلامی که به مسائل اقتصادی پرداخته‌اند از روی عدم اطلاع وظیفه خود

دانسته‌اند که به تئوری اضافه ارزش اشکال کنند. بررسی همه آن نوشته‌ها ممکن نیست. لازم هم نیست. زیرا تکرار حرف‌های دانشمندان غرب است و چیزی از خودشان ندارند. لذا فقط به ذکر مطالب نادرستی که از روی عدم اطلاع در نوشته‌های شهید مطهری و شهید صدر راه یافته اکتفا می‌کنم و اطمینان دارم که اگر آن عزیزان زنده بودند با اطلاع از واقعیت امر به احتمال قوی، حقیقت را در نظر می‌گرفتند.

شهید مطهری به دنبال نفی تئوری ارزش، تئوری اضافه ارزش را هم نفی می‌کند اما دلایلی که ذکر می‌کند مبتنی بر سوء تفاهم است.

ایشان گمان می‌کنند که:

۱. سوسیالیست‌ها روی قاعده‌ای که دارند معتقدند هر چیزی جبراً در حدود ارزش واقعی خود به فروش می‌رسد و بازار تعیین کننده ارزش واقعی است. در حالی که کالاها به ارزش واقعی خود به فروش نمی‌رسند. این گمان شهید مطهری مبتنی بر سوء تفاهم است. مارکس هرگز نگفته است که گویا کالاها در بازار سرمایه‌داری همواره به ارزش خود فروخته می‌شوند. این نظریه که قیمت کالاها را برابر ارزش آن‌ها می‌دانست نظریه ریکاردو و اسمیت است و مارکس آن را مورد انتقاد قرار داده است.

منتهی مارکس وقتی می‌خواهد ماهیت سرمایه‌داری را برملا کند، عوارض جنبی را کنار می‌گذارد و فرض را بر این می‌گذارد که کالاها موافق ارزش‌ها فروخته شود. در مورد تئوری اضافه ارزش، مارکس معتقد نیست که دستمزد کارگر الزاماً و جبراً برابر ارزش نیروی کار است. مارکس می‌داند که سرمایه‌داری می‌کوشد که دستمزد یعنی قیمت نیروی کار را پایین‌تر از ارزش آن نگاه دارد. کاپیتال در چندین فصل به این موضوع پرداخته و سایر آثار مارکس هم پر از مطالبی در این مورد است و امروز با وسعتی که جنبش جهانی کارگری دارد و مطالب فراوانی که مارکسیست‌ها ده‌ها سال است علیه انحصارها و قیمت‌های انحصاری می‌نویسند و می‌گویند سوء تفاهم شهید مطهری عجیب می‌نماید.

۲. ایشان گمان کرده‌اند که مارکس می‌گوید که سرمایه‌دار ارزش نیروی کارگر را تمام و کمال می‌پردازد و لذا کارگر حقی به سرمایه‌دار ندارد و نتیجه گرفته‌اند که مارکس از سرمایه‌داری دفاع می‌کند زیرا که به قول شهید مطهری سرمایه‌دار به کارگر دستمزد کمی می‌دهد.

در توضیح مطلب باید بگوییم مارکس نمی‌گوید که سرمایه‌دار ارزش نیروی کار را تمام و کمال می‌دهد، بلکه می‌گوید اگر فرض کنیم که سرمایه‌دار ارزش نیروی کار را تمام و کمال هم بدهد - تازه در این صورت - اضافه ارزش ایجاد می‌کند و بخشی از حاصل زحمت کارگر را به ناحق غصب می‌کند.

و اما در مورد کم یا زیادی دستمزد کارگر قبل از هر چیز باید بر پایه علمی نشان داد که دستمزد کارگر چه مقدار

باید باشد و چرا. تا وقتی چنین معیاری به دست نیامده حرف از زیاد و کمی دستمزد مبنایی نخواهد داشت.

مارکس اصل فروش نیروی کار را به هر قیمتی هم که آن را بخرند بهره‌کشی می‌داند و معتقد است که اگر حق کارگر به او داده شود خرید نیروی کار صرف نخواهد کرد و همین قدر که نیروی کار کارگر فروخته می‌شود دلیل وجود بهره‌کشی است.

۳. ایشان می‌گویند: مارکس توضیح نمی‌دهد که چرا نیروی کار این امتیاز را از سایر کالاها دارد که قدرت ایجاد ارزش اضافی در اوست؟ همین قدر می‌گوید که این کالای ممتاز! این امتیاز به چه جهت و بر روی چه فلسفه‌ای پیدا شد. شهید مطهری اضافه می‌کنند: به عقیده ما اولاً این خصوصیت کم و بیش در همه کالاهاست. در سرمایه نیز این خصوصیت است. ثانیاً این خصوصیت و امتیاز در خصوص نیروی کار از آن جهت است که مربوط به طبیعت زنده و طبیعت مواد است. ۲۲

با بحثی که ما طی دو جلسه داشتیم گمان نمی‌کنم نیازی به توضیح اضافی باشد که مارکس با دقت تمام فلسفه امتیاز نیروی کار از سایر کالاها را بیان می‌کند که همان نیروی زنده و مولد بودن است که شهید مطهری هم به آن اشاره می‌کنند.

منتها باید توجه داشت که خود طبیعت زنده مراحل مختلف تکاملی دارد: از آسیب ساده‌ی تک یاخته‌ای تا نبات و حیوان و انسان راه درازی است. عدم توجه به این مراحل تکاملی و دست کم گرفتن آنها اشتباه است. لذا مارکس به تأکید روی نیروی ارزش آفرین زندگی بسنده نمی‌کند و جلوتر رفته روی اهمیت نیروی کار انسان، این موجود باشعور و آگاه تکیه می‌کند و چنانکه در جلسه گذشته گفتیم و در صفحات ۱۸۸-۱۸۹ جلد اول کاپیتال می‌توان دید میان فعالیت غریزی حیوانات با کار آگاهانه انسان و حتی میان کار غریزی انسان اولیه با انسان تکامل یافته و ماهر امروزی تفاوت قائل می‌شود.

امتیاز نیروی کار انسان از سایر کالاها - که لاشه مرده کار انسانی‌اند - درست در همین جاست.

۴. شهید مطهری به نظریه مارکس انتقاد دارند که:

چرا باید تمام سود کارخانه را منحصرأً از کارگر بشماریم. این سود در اثر همکاری کار به اصطلاح زنده و کار به اصطلاح مرده پیدا می‌شود. یعنی سود جدید مولود و فرزند این پدر و مادر است و هر دو در این فرزند شریکند.

پاسخ این ایراد را قبل از همه خود فلسفه اسلامی که شهید مطهری از مبلغین برجسته آنند می‌دهد.

نیروی زنده انسان با اشیای مرده تفاوت دارد. به علاوه خود سرمایه و ابزار و ماشین چیزی نیست جز حاصل کار گذشته انسان و نمی‌تواند شریک فعالیت او باشد. آنکه گفته‌اند پدر و مادرند - مارکس هم آن را پذیرفته و تأیید کرده - کار و سرمایه نیست، بلکه کار و طبیعت است که در تولید ارزش مصرف و نعم مادی برای رفع نیاز انسان‌ها در هر نظام اجتماعی و اقتصادی که باشد واقعاً نقش پدر و مادر را دارند. سرمایه مادر تولید نیست لاشهٔ مردهٔ کارِ کارگرِ اسیر است که خون کارگر را می‌مکد.

۵. ایشان معتقدند که اضافه ارزش چیز تازه ای نیست پیش از سرمایه داری هم اضافه ارزش وجود داشت.

در این مورد ایشان بهره‌کشی به معنای عام را با نوع خاص بهره‌کشی سرمایه داری اشتباه می‌گیرند. البته در جامعه‌های طبقاتی پیش از سرمایه داری - یعنی برده داری و فئودالیسم - هم بهره‌کشی انسان از انسان وجود داشته و در جامعه سرمایه داری هم این بهره‌کشی به خشن‌ترین وجه ادامه دارد.

اصل بهره‌کشی وجه مشترک همه این فرم‌اسیون‌های (نظام‌های) اقتصادی - اجتماعی است. اما این وجه مشترک نباید سبب شود که، شکل خاص بهره‌کشی را در این فرم‌اسیون‌ها (نظام‌ها) از هم تشخیص ندهیم.

مارکس می‌گوید و تصریح می‌کند که کارگر همان برده است. منتهی برده‌داری سرمایه‌داری روپوشیده و ماسک‌دار است. کارگر ظاهراً برده نیست و خیلی هم آزاد است اما در واقع برده است چرا؟

زیرا مجبور است نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشد، حاصل زحمت خود را تحویل او دهد.

تئوری اضافه ارزش مارکس ماهیت بهره‌کشی سرمایه‌داری را افشا می‌کند و کسانی که با اصل بهره‌کشی مخالفند باید به این تئوری توجه کنند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بهره‌کشی انسان از انسان به طور صریح نفی شده است و اگر بخواهیم که این نظر مندرج در قانون اساسی فقط یک جمله تبلیغاتی نبوده و واقعاً اجرا شود باید شکل خاص بهره‌کشی سرمایه‌داری، یعنی تئوری اضافه ارزش را بیاموزیم و بپذیریم.

۶. ایشان می‌پرسند چرا قانون رقابت نسبت به این کالای ممتاز یعنی نیروی کار حکمفرما نیست و چرا قانون عرضه و تقاضا نسبت به این قانون لنگ است - ایشان معتقدند که اگر نیروی کار واقعاً ممتاز بود بازار سیاه پیدا می‌کرد!

من حتی نتوانستم بفهمم که چنین سوء تفاهمی چگونه برای آقای مطهری پدید آمده است. همه می‌دانند که قانون عرضه و تقاضا در مورد نیروی کار لنگ نیست.

نیروی کار هم مثل هر کالای دیگری در معرض نوسان عرضه و تقاضاست منتها نظام سرمایه‌داری طوری است که همواره ارتش کاملی از بیکاران پدید می‌آورد و همواره تعداد کثیری از کارگران را به انسان‌های زیادی تبدیل می‌کند. در اقتصاد سرمایه‌داری ایجاد این ارتش بیکاران قانون دارد که کاپیتال آن را به تفصیل بررسی کرده، ما هم درباره آن بحث خواهیم کرد.

هم‌اکنون فقط در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در حدود ۵۰ میلیون بیکار رسمی وجود دارد که در آن نیمه‌بیکاران، بیکاران پنهان، بیکاران دائمی که دیگر امیدی به پیدا کردن شغل ندارند به حساب نیامده است و این فقط مربوط به کشورهای پیشرفته و شکوفای سرمایه‌داری است. در کشورهای وابسته به سرمایه‌داری بین‌المللی صدها میلیون انسان به انحای مختلف بیکار و نیمه‌بیکارند. سرمایه‌داری «قانون جمعیت» ویژه‌ای دارد.

حضرت آیت الله شهید محمد باقر صدر در جلد دوم اقتصاد ما با قاطعیت تمام «کار» انسانی را اساس بررسی‌ها و نظریات خود قرار می‌دهند و اقتصاد اسلامی را بر مبنای کار استوار می‌سازند. همچنین در مقدمه جلد اول نیز نکات بسیار جالبی درباره ضرورت استفاده از همه دانش‌ها و بدون ترس از بگومگوها و اتهامات بیان می‌کنند و اما درباره تئوری اضافه ارزش اشکال‌هایی مطرح می‌کنند که به طور عمده مبتنی بر سوء تفاهم است و کاملاً می‌توان دریافت که:

یک. ایشان گمان می‌کنند که مارکس در تئوری اضافه ارزش کار انسانی را در یک طرف و سرمایه را در طرف مقابل گذاشته و نشان داده است که کار انسانی ارزش آفرین است و سرمایه ارزش آفرین نیست. کار انسانی که در اینجا مورد بررسی است مجموعه کار مولدی است که در تولید کالاها مصرف می‌شود.

مارکس نوع کار مولدی را که مصرف می‌شود از هم جدا نمی‌کند و نباید هم جدا کند. بحث او کلی و مجرد است.

طبیعی است که به هنگام تولید انواع کارها ضروری است و از جمله مدیریت و سازماندهی. عجب اینجاست که آیت الله صدر و بسیاری دیگر از برجستگان اسلامی و از جمله مرحوم آقای طالقانی – که به حق مورد احترام مردم ایران هستند – مدیریت را با سرمایه مربوط می‌کنند. چرا؟

به چه دلیل کسی که سرمایه دارد باید مدیریت تولید را هم داشته باشد؟ آیا واقعاً پولدار بودن به معنای لیاقت در مدیریت هست؟

مارکس اهمیت مدیریت را درک می‌کند. آن هم کاری است که برای تولید لازم است. منتها در نظر مارکس مدیریت از مالکیت سرمایه جداست! احتمال دارد که یک سرمایه‌دار مدیر خوبی هم باشد – چه بسا یک سرمایه‌دار آواز خوبی هم داشته و مثلاً از موسیقی هم سررشته داشته باشد – اما حساب آن از سودی که سرمایه می‌برد جداست. سود سرمایه مربوط به مدیریت نیست، لیاقت در سازماندهی هم الزاماً همراه مالکیت سرمایه نیست.

در جهان سرمایه، هم‌اکنون سرمایه به طور آشکار از مدیریت جدا شده و تعداد کثیری مدیران تولید مشغول به کارند که سرمایه ندارند و مستخدم و مزدور سرمایه‌اند – در دانشگاه‌های دنیا دانشکده‌های مدیریت و سازماندهی تولید تأسیس شده که مدیریت را به مثابه یک فن به دانشجو می‌آموزند و طبیعی است که هزاران هزار نفر از مردم عادی که یک دینار هم سرمایه ندارند می‌توانند و استعداد آن را دارند که مدیر خوبی باشند. اگر به مطبوعات کشور ما – حتی پس از انقلاب مراجعه کنید خواهید دید که هر روز تعدادی آگهی استخدام مدیر منتشر می‌شود – صاحب سرمایه، خودش قادر به مدیریت نیست و یا حوصله آن را ندارد. مدیر استخدام می‌کند و به دست او مؤسسه را می‌چرخاند. سؤال این است که در این‌گونه مؤسسات که مدیریت از سرمایه جداست، سود سرمایه از کجا می‌آید؟

امروز در کشورهای امپریالیستی در بخش اعظم مؤسسات بزرگ مدیریت مستخدم سرمایه است و خود سرمایه‌داران جز در حد نظارت عالیه کاری با مدیریت ندارند. در کشور ما هم رفته رفته سرمایه‌داری به همین طرف می‌رود. در زیر یک آگهی از روزنامه اطلاعات درباره استخدام مدیر می‌آورم تا ببینید که سرمایه چگونه از مدیریت جداست و سرمایه‌دار با چه لحنی و با چه قدرتی مدیر استخدام می‌کند! سرمایه‌دار در مقابل حقوقی که خواهد داد از مدیر می‌خواهد که تمام اطلاعات، و حتی اطلاعات مربوط به خانواده‌اش را با پست برای مؤسسه بفرستد.

مدیر باید محرمانه‌ترین اطلاعات مربوط به خودش را به آقای سرمایه‌دار خبر دهد و مطمئن باشد که این اطلاعات «محرمانه» خواهد ماند. مؤسسه‌ای که مدیر استخدام می‌کند حتی نام خود و مشخصات خود را ذکر نکرده است. (ولی البته دانستن زبان انگلیسی از شرایط حتمی مدیریت ایرانی است).

آگهی دعوت به همکاری

یک شرکت بزرگ تولیدی، برای مدیریت امور بازرگانی خود به همکاری فردی با خصوصیات مشروحه زیر نیاز دارد:

- نداشتن سوء پیشینه کیفری، و برخورداری از صلاحیت اخلاقی و اعتقاد به مبانی جمهوری اسلامی ایران.

- دارا بودن حداقل مدرک تحصیلی لیسانس از یکی از دانشگاه‌های معتبر داخلی یا خارجی در رشته‌هایی که منطقاً با کار مورد نظر سنخیت کافی داشته باشد.
- تسلط کامل به زبان انگلیسی.
- آشنایی کامل با مقررات واردات و صادرات، سفارشات خارجی امور بانکی، بیمه، حمل و نقل و ترخیص، و دارا بودن شناخت کافی از شرایط بازار داخلی.
- دارا بودن حداقل ده سال سابقه کار عملی در زمینه‌های مختلف امور بازرگانی با شرکت‌های بزرگ، که حداقل پنج سال آن در رده‌های مدیریت بوده باشد.
- از کلیه کسانی که وضعیت خود را قابل تطبیق با شرایط فوق می‌دانند درخواست می‌شود یک قطعه عکس پرسنلی همراه با اطلاعات دقیق و جامع در مورد:
- وضعیت شخصی و خانوادگی، تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی، سوابق استخدامی، تجربیات کاری
- را حداکثر تا ۱۹ تیرماه ۱۳۶۵ به آدرس:

تهران، صندوق پستی شماره ۱۹۴۸-۱۴۱۵۵ ارسال دارند تا ترتیب دعوت جهت مصاحبه حضوری، انتخاب و تعیین شرایط استخدامی داده شود. کلیه اطلاعات و درخواست‌های ارسالی به کلی محرمانه تلقی خواهد شد. 23

البته در جامعه سرمایه‌داری مدیریت به دو دلیل با سرمایه مخلوط می‌شود یعنی سرمایه‌دار همان‌طور که مالکیت وسایل تولید را به خود منحصر کرده مدیریت را هم انحصاراً به دست می‌گیرد.

دلیل اول و اصل این است که سرمایه‌دار مالک سرمایه می‌کوشد با به دست گرفتن مدیریت نظارت کامل و نزدیک در تولید داشته و مالکیت انحصاری خود را به بهترین وجه اعمال کند.

امثال راکفلرها، فوردها، روتچیلدها، محمدرضا پهلوی‌ها و القانیان‌ها که هر یک در رأس بزرگ‌ترین مؤسسات اقتصادی کشور خود قرار می‌گیرند و نه فقط مدیریت مؤسسه بلکه مدیریت کل اقتصاد کشور را هم به دست دارند، به این دلیل نیست که گویا بهترین مدیران دنیا و صاحبان بالاترین استعدادها و لیاقت‌های ویژه‌ای هستند، بلکه به این دلیل است که صاحب سرمایه‌اند و می‌خواهند که بر سرمایه خود و سرمایه کل جامعه مسلط باشند. آن‌ها اگر هم استعدادی داشته باشند در مدیریت نیست، در بند و بست و دزدی و غارت است.

در کشور خود ما پس از انقلاب این معنای مدیریت سرمایه‌داری به خوبی افشا شد. نیروهای ضد انقلاب مدافع سرمایه‌داری وابسته مدعی بودند که گویا جمهوری اسلامی ایران قادر به اداره مؤسسات نخواهد بود زیرا در مدیریت اقتصادی با فرار سرمایه‌داران گویا خلأیی ایجاد شده است.

اما کارگران توانستند مؤسسات اقتصادی را بهتر از سرمایه‌داران اداره کنند و سپس مدیران دولتی و انقلابی جای سرمایه‌داران را با موفقیت تمام پر کردند. انقلاب ایران نمونه روشنی به دست داد که سرمایه ربطی به مدیریت به معنای واقعی کلمه ندارد. چنین است دلیل اول اختلاط سرمایه با مدیریت.

اما دلیل دوم مربوط به مؤسسات کوچک است. در این گونه مؤسسات – چه در ده و چه در شهر – نمی‌توان مدیریت را از سرمایه جدا کرد زیرا درآمد در حدی نیست که مدیری جدا از سرمایه‌دار استخدام شود. به علاوه مدیریت مؤسسات کوچک کار ساده‌ای است. معمولاً استعداد متوسط برای انجام آن کافی است.

و صاحبان این مؤسسات – در مرحله معینی از تکامل جامعه – باری از دوش جامعه بر می‌دارند و وجودشان سودمند است. جای هزاران هزار صاحب کار کوچک را که مؤسسه خود را اداره می‌کنند نمی‌توان با مدیریت جداگانه پر کرد.

چنان‌که ملاحظه می‌کنید که مسأله مدیریت از دید مارکس دور نبوده منتها نباید اجازه داد که سرمایه، ماهیت غارتگرانه خود را پشت سر مدیریت پنهان کند. این دو یکی نیست.

دو. آیت الله صدر تصور می‌کنند که تئوری اضافه ارزش مارکس به وجودآورنده مبارزه طبقاتی است و در حالی که مبارزه طبقاتی را نمی‌توان با تئوری ایجاد کرد و یا با ضد تئوری از میان برد. مبارزه طبقاتی در واقعیت جامعه سرمایه‌داری – و فئودالی و برده‌داری – وجود دارد.

مارکس علل واقعی و اقتصادی نبرد موجود طبقاتی را توضیح داد و کشف کرد تا راه علاج آن را نشان دهد. مارکس می‌کوشد که انسان‌ها، به جای آنکه با هم در نبرد باشند، همراه و متحد و غمخوار هم باشند، و جامعه به جای آنکه در تشنج و نبرد درونی مداوم باشد، جامعه‌ای متحد و هماهنگ باشد.

منتها واقعیت این است که میان سرمایه‌داران و کارگران، میان غارتگران و غارت‌شدگان نبرد وجود دارد. پیشوایانی چون علی (ع) هرگز به محرومان و ستم‌دیدگان توصیه نکرده‌اند که ستم را تحمل کنند و امروز هم دلیلی ندارد که کشورهای اسلامی واقعیت وجود نبرد طبقاتی در جامعه‌های سرمایه‌داری را انکار کنند و مثلاً چه مصلحتی در کار است که ما این واقعیت را که منافع راکفلرها و کارگران آمریکا در مقابل هم است انکار کنیم؟ و چه فایده که انکار کنیم؟

جالب است که مترجم محترم «اقتصاد ما» لازم دانسته‌اند در زیرنویسی به این بخش از نوشته آیت الله صدر ایراد بگیرند و آن را دفاع از سرمایه‌داری تلقی کنند. 24

سه. آیت الله صدر می‌گویند: اقتصاد اسلامی معتقد است که مالک نیروی کارگر را، بدان‌سان که اقتصاد مارکسیستی مقرر می‌دارد نمی‌خرد... بلکه مالک، فایده کار کارگر را می‌خرد. 25

مثال می‌زند از اینکه مالک چوب و ابزار، کارگری را استخدام می‌کند که از آن چوب تختخواب بسازد.

در این مثال شهید صدر مزد دادن پیش از سرمایه‌داری را با نظام مزدوری سرمایه‌داری یکی گرفته‌اند و این اشتباهی است که متأسفانه اکثریت قریب به اتفاق نویسندگان اسلامی به آن دچارند و هر وقت سخنی از سرمایه‌داری و مزدوری سرمایه‌داری به میان می‌آید مثالی می‌زنند از بنا و نجار و خیاطی که مردم در صدر اسلام برای رفع نیاز به آن‌ها مراجعه می‌کردند و بقایای این نوع مناسبات در کشورهای عقب‌مانده از جمله کشور ما هنوز هم وجود دارد.

مثلاً کسی پارچه‌ای را به استادکار خیاط می‌دهد و مزدی می‌پردازد که برایش لباس بدوزد و یا کسی استادکار بنا را برای ساختن دیواری استخدام می‌کند و یا سفارشی به نجار می‌دهد که برایش کرسی یا تختخواب بسازد این مناسبات برپایه تقسیم کار اجتماعی برقرار شده و در آن مزد به معنای بهای ارزش کاری است که استادکار انجام داده است و نه ارزش نیروی کار او. سفارش دهنده مصرف‌کننده نهایی است و استادکار تولیدکننده مستقیم.

اما وقتی یک سرمایه‌دار مؤسسه خیاطی و یا مبلمان‌سازی تأسیس می‌کند خود سرمایه‌دار چه بسا کمترین اطلاعی از کار خیاطی یا مبلمان‌سازی ندارد. به علاوه نیازی هم به محصولات مؤسسه خود ندارد. او نه تولیدکننده است و نه مصرف‌کننده. عده‌ای کارگر در مؤسسه او کالایی تولید می‌کنند که او از راه فروش این کالا سودی کسب می‌کند. او کارگر را برای این استخدام نکرده است که برایش تختخواب بسازد بلکه برای این استخدام کرده است که برایش سودآور باشد. یعنی بیش از دستمزدی که گرفته است برایش کار کند.

ما در جامعه عقب‌افتاده‌ای زندگی می‌کنیم. میلیون‌ها نفر تولیدکننده کوچک چه در ده و چه در شهر مشغول به کارند و در مناسبات میان آن‌ها طبعاً انواع عقود از قبیل اجاره و غیره منعقد می‌شود. این تولیدکنندگان کوچک را نباید با نظام سرمایه‌داری یکی گرفت اگر چه سرمایه‌داری از درون آن‌ها زاییده می‌شود.

خوشبختانه دانشمندان و فقهای اسلامی روز به روز بیشتر و بیشتر متوجه تفاوت میان مزدوری سرمایه‌داری و مزد دادن به استاد پیش از سرمایه‌داری می‌شوند و در اغلب بحث‌های فقهی که در روزنامه‌ها می‌آید این مطلب با صراحت عنوان می‌شود. خود آیت‌الله شهید محمدباقر صدر متوجه این امر بودند و در مقدمه جلد دوم اقتصاد ما با روشن‌بینی خاص خود می‌نویسند:

سرمایه‌دار با استخدام کارگران، منابعی را استخراج و محصول را تصاحب می‌کند. قرارداد کار که به این منظور بین سرمایه‌دار و کارگران منعقد می‌شود، از نظر آثار، یعنی تملک دستمزد توسط کارگر و تملک محصول از طرف سرمایه‌دار، امری طبیعی و سنتی و تاریخی به نظر می‌رسد.

از این رو عده‌ای تصور می‌کنند که این نوع قراردادها در عصر تشریح نیز متداول بوده و به دلیل تقریر مورد

قبول اسلام است. 26

ایشان از کسانی که چنین گمانی دارند می‌پرسند:

آیا طرفداران آن می‌دانند که: قرارداد مزبور مولود حقوق سیستم تولید سرمایه‌داری است که از جهت تاریخی و در مقیاس وسیع خصوصاً در قلمرو مناسبت‌های صنعتی، در گذشته وجود نداشته، و در قرون اخیر به منصفه ظهور رسیده است؟ 27

و این نمونه تازه‌ای است که نشان می‌دهد دانشمندان اسلامی وقتی آزادانه و مستقلانه اظهار نظر می‌کنند روش معینی دارند اما وقتی که می‌خواهند الزاماً مارکسیسم را نفی کنند از معتقدات خودشان هم عدول می‌کنند و در یک صفحه چیزی می‌نویسند که در صفحه قبل خلاف آن را نوشته‌اند.

نیازی نیست که نوشته‌های سایر نویسندگان اسلامی را تک به تک بررسی کنیم. برخی اشکالات را که عمومی است ذکر می‌کنیم.

یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که برای بسیاری از دانشمندان اسلامی مطرح شده این است که گویا در تئوری اضافه ارزش نقش ابتکار، روح و هنر در نظر گرفته نشده است. این اشکال بر اثر خرابکاری دانشمندان مدافع سرمایه پدید آمده است که چون امکان دفاع علنی از سرمایه‌داری و رد مستقیم تئوری اضافه ارزش را ندارند خود را پشت سر مخترع و هنرمند و نقاش و امثالهم پنهان می‌کنند تا مردم گمان کنند که طرف مارکس نظام سرمایه‌داری و امثال راکفلرها و القانیان‌ها و پهلوی‌ها نیستند بلکه مخترعین و هنرمندانی همچون ادیسن و رامبراند و میکلا آنتز است.

اما در واقع امر مسأله جز این است مارکس کار دانشمند و هنرمند و مخترع را هم در نظر دارد. زمانی که او از کار حرف می‌زند منظورش کار انسانی است یعنی کاری که الزاماً با روح و روان آدمی و مهارت او همراه است و این مهارت بسته به رشد و تکامل جامعه بیشتر و بیشتر می‌شود در این کار نقش مخترع و هنرمند و دانشمند و صاحبان انواع مهارت‌ها – اگر مجبور به فروش نیروی کار خود شده باشند – وارد می‌شود.

ویژگی رشد سرمایه‌داری هم این است که هرچه جلوتر می‌رود تعداد بیشتری از دانشمندان و هنرمندان و متخصصین سطح بالا را که قبلاً شاغلان آزاد تلقی می‌شدند، مجبور به فروش نیروی کار خود می‌کند.

در انقلاب علمی وقتی که هم‌اکنون در جریان است، کشفیات علمی و اختراعات فنی بیش از پیش با آزمایشگاه‌های مجهز و با تولید مربوط می‌شوند. مثلاً امروز هیچ دانشمندی قادر نیست که در رشته مورد علاقه خود مطالعه کند مگر اینکه راکتور اتمی در اختیارش باشد، هیچ دانشمند رشته الکترونیک نمی‌تواند جدا از آزمایشگاه‌های مجهز کار کند و اگر کشفیات او در تولید به کار نرود زحمتش به هدر رفته است. اما تمام آزمایشگاه‌های بزرگ و مؤسسات عظیم تولیدی در مالکیت انحصارهای بزرگ امپریالیستی قرار دارند و آن‌ها

هستند که خدمات این دانشمندان را می‌خرند و آن‌ها را روز به روز بیشتر و بیشتر به مزدوران خود تبدیل می‌کنند.

درست است که به عده‌ای از دانشمندان حقوق‌های کلان پرداخت می‌شود یا به مهندسين متخصص دستمزد کافی می‌پردازند ولی این امر نباید ما را از این واقعیت منحرف کند که حتی همین دانشمندان و متخصصین هم ایجاد اضافه ارزش می‌کنند زیرا نیاز مصرفی آن‌ها به هر صورت محدود است، اما حاصل کارشان خیلی بیش از دستمزد این‌هاست.

۱. ص ۴۵

۲. درس‌هایی از نهج البلاغه، فقیه مجاهد آیت الله منتظری، چاپ تهران، حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۶

۳. همان، ص ۷

۴. همان، ص ۲

۵. همان، ص ۸

۶. ص ۱

۷. عدل الهی، ص ۹۷

۸. صص ۸-۹۷

۹. ص ۲۲

۱۰. درس‌هایی از نهج البلاغه، ص ۹۵

۱۱. اصالت روح، شهید مطهری، ص ۴

۱۲. همان، ص ۴

۱۳. اقتصاد ما، ج ۲، ص ۹۶

۱۴. همان، صص ۱۹۳ و ۹۴

۱۵. ص ۶۰

۱۶. همان، ص ۹۳

۱۷. درآمدی بر اقتصاد اسلامی، ص ۳۵

۱۸. مارکس و مارکسیسم، انتشارات دانشگاه، ص ۹۰ ۲ به زیرنویس فرانسه توجه کنید.

۱۹. مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۹۰.

۲۰. اقتصاد ما، ج ۱، ص ۳۳ ۲.

۲۱. همان، ج ۲، ص ۵۸ ۲.

۲۲. برنامه اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۱۶ ۱.

۲۳. اطلاعات، ۱۴ تیرماه ۱۳۶۵، شنبه ۵ ژوئیه ۹۸۶ ۱.

۲۴. اقتصاد ما، ج ۱، ص ۴۳ ۲.

۲۵. همان، ج ۲، ص ۴۶ ۲.

۲۶. همان، ج ۲، ص ۴۰ ۲.

۲۷. همان، ج ۲، ص ۴۱ ۲.

پیوندها

[۱] بخش قبل

<https://pishtaz.net/%D8%A7%D9%82%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%AF/%D8%A7%D8%B6%D8%A7%D9%81%D9%87%20%D8%A7%D8%B1%D8%B2%D8%B4/>

[۲] ما در بحث از تولید ساده کالایی گفتیم

https://pishtaz.net/%D8%A7%D9%82%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%AF/%D8%AA%D8%A6%D9%88%D8%B1%DB%8C%20%D8%A7%D8%B1%D8%B2%D8%B4/#_13